

لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين

مصلح ریاضات برین کان لغت سنگ عقیده استعارات اندراج غنی

و ملا بدیع الدین چاچھی اص سحر توحید کشائی یہ تحریر مقام شناس حق جو علی فان سانس

طیغ صفتی نیکو طبع و حلاوتی افی

IN REPLY TO

MUSLIM DIVISION

13650

Dashid Alva, A.A.L.B. (Aliq.)

NS. *Yucca*

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE7241

بسم الله الرحمن الرحيم

افس او در راه ایمان انس جان را رست
 استقام نه عرض در عهد و یک جوهر است
 هوا بگاه چار بن در زیر این نه جوهر
 قطب را و ایم جازه بر سر مشقه دست
 با گر بیان در یاد زین سیلی جاد است
 آینه نامش بر زبان از آب حیوان خوش است
 بر سر این نه خم فزونی زین سیلی جاد است
 عاشقانه عقیقه در یاد زین سیلی جاد است
 در شبستان عذرا گاه ازل صغر مگر است
 چشم و این را که گوی در عالمی آخر است
 زلف و عارض را که گوی در عشق کای است
 در کشته را که طفل خندش اندر بر است
 و بجز ز ناب ازین فزونی یا قوت نه است

خدا آن سلطان عالم را که عالم پرست
 عالم اتحاد اورا در لطف مملکات
 و این مهر و این بلوغ مستطین
 در پیشگاه قهرش بر فضا و کائنات
 صبح خندان لب شبنم تیغ تویش
 بادشاه بادشاهان جان نگارنش
 او بر تشنگان را بهشت افشان
 بر دروغ تجمل و جمال کسبش
 چهره زیبای انسان را بر کار قدر
 بخیان راسته مشایخ تقدیر او
 آنچنان پیر بسته پیرایه کعبه
 حاکمان پیسته در محراب راز و آفرند
 از خالیش اهر دیان را میان آنجانب

۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

در بارش گلستان جمال
سبزه زار آسمان را در پناه عدل او
طوطی بران گردون بهوش مرغ زن
اگر ز دربار عاشق در فضیله هر دو کون
آن نسر و اول و آخر که در بار خود
پیشوای انبیا خوششید روی و اخلاقی
سایه اش نه سایه حق آفتاب سبزه گان
پیش از آدم خاتم پیغمبری در دست و آ
هرگز که خاک بایش آبروی خود نیست
ایش شاه شریعت بود و نشو و نسبت

بسته مثل غنچه بود او ام غنیمت
مهر خورشید بود او سینه شیرین
دانه حج آتش سحر عقی زین
حاجب در ارجل خالص و پیغمبر
عالم و آدم ز نور اول او نور نیست
اگر خاک مقدس بر روی شاهان است
اگر کرم است راسخ است خواب و درخت
زان گنجش از بر جد و در دست
باو چنانی است که چون او بود
این دکان قاصد مقام و امام اکبر
اگر آل و دود عباس راست و درست
اگر مرخت خلافت راجعش یور
باو شاه شرق و غرب و حاکم جبروت
دو شمع بزم و شمع رواق حضرت
کز شرف لعل خندش به راجع حضرت
در سرایش ناسخ از خاک و بان دست
باتو گویم است غنچه که دل را باور است
دره عدلش که زان راقص بکام از دست
تیر او چشمت بر ام از کمان تاب آور است
شاه جهان ششمان گرس گرسین پر
تا کمال بدو از اقبال شاه خاوست

در بارش گلستان جمال
سبزه زار آسمان را در پناه عدل او
طوطی بران گردون بهوش مرغ زن
اگر ز دربار عاشق در فضیله هر دو کون
آن نسر و اول و آخر که در بار خود
پیشوای انبیا خوششید روی و اخلاقی
سایه اش نه سایه حق آفتاب سبزه گان
پیش از آدم خاتم پیغمبری در دست و آ
هرگز که خاک بایش آبروی خود نیست
ایش شاه شریعت بود و نشو و نسبت
شاه دین احمد ابوالعباس مسعود المیز
آفتاب شریع و ملت آسمان ملک و دین
اگر از جان بهیت فرمان او بر دل تو
بوالعجا بخل حق سلطان محمد که جلال
آن خضر علم و سکندر ملک بهرام احترام
اگر شرب حور عین باکیه ان خضرین
شب بهایت و کی ماه نیم افسانه است
زهره راجد سید که در قمر او شکست
گرچه از عدلش سیر انصاف و از باد و تیر
تا دین نیفتد کجا به شب بهایی را
تا کمال چرخ کیش تیر و نقبل

در بارش گلستان جمال
سبزه زار آسمان را در پناه عدل او
طوطی بران گردون بهوش مرغ زن
اگر ز دربار عاشق در فضیله هر دو کون
آن نسر و اول و آخر که در بار خود
پیشوای انبیا خوششید روی و اخلاقی
سایه اش نه سایه حق آفتاب سبزه گان
پیش از آدم خاتم پیغمبری در دست و آ
هرگز که خاک بایش آبروی خود نیست
ایش شاه شریعت بود و نشو و نسبت
شاه دین احمد ابوالعباس مسعود المیز
آفتاب شریع و ملت آسمان ملک و دین
اگر از جان بهیت فرمان او بر دل تو
بوالعجا بخل حق سلطان محمد که جلال
آن خضر علم و سکندر ملک بهرام احترام
اگر شرب حور عین باکیه ان خضرین
شب بهایت و کی ماه نیم افسانه است
زهره راجد سید که در قمر او شکست
گرچه از عدلش سیر انصاف و از باد و تیر
تا دین نیفتد کجا به شب بهایی را
تا کمال چرخ کیش تیر و نقبل

در بارش گلستان جمال
سبزه زار آسمان را در پناه عدل او
طوطی بران گردون بهوش مرغ زن
اگر ز دربار عاشق در فضیله هر دو کون
آن نسر و اول و آخر که در بار خود
پیشوای انبیا خوششید روی و اخلاقی
سایه اش نه سایه حق آفتاب سبزه گان
پیش از آدم خاتم پیغمبری در دست و آ
هرگز که خاک بایش آبروی خود نیست
ایش شاه شریعت بود و نشو و نسبت
شاه دین احمد ابوالعباس مسعود المیز
آفتاب شریع و ملت آسمان ملک و دین
اگر از جان بهیت فرمان او بر دل تو
بوالعجا بخل حق سلطان محمد که جلال
آن خضر علم و سکندر ملک بهرام احترام
اگر شرب حور عین باکیه ان خضرین
شب بهایت و کی ماه نیم افسانه است
زهره راجد سید که در قمر او شکست
گرچه از عدلش سیر انصاف و از باد و تیر
تا دین نیفتد کجا به شب بهایی را
تا کمال چرخ کیش تیر و نقبل

<p>حلقه در گوش در شنه باد هر جا گردنست هر کجا و جانان را محبت غاصه بود جاده نازنین باد سیرش بر عذارمه بود دست آرا خباب شاه شریف و غریب با</p>	<p>در این در این</p>	<p>خاک زیر پای سلطان باد هر جا سرت لایق گوش سران این رشته برگ سرت هر کجا اسوداق پیش همچو خانه در سرت هر کجا طوطی شکرهای معنی گستر است</p>
--	-----------------------------------	--

ترغیب از عشق و عشق مجازی و غیب عشق شرابی

از نام تو دور کام و زبانه شکر افتد
بر باد تو ناهید اگر چنگ سرازیر
نورشید چنانست شد از پیغمبر
بهرام ز سحر تو چنان خسته که هر نام
هر دل که نشد تافته و ریاض و صفا
و آن جان که نشد سوخته آتش مهرت
در دامه مهر تو هرگز نشود صبح
چون صبح که زد یک نفس از سینه پیروز
هر صبح خطرات کندم مرغ سحر خوان
کایه پدر کلبه در عزمان بگفت او
ندیش از آن روز که از لرزه که صور
ناچند تراز موس زلف و آلام
زان زلف بر نشان مشوایم صفت از مهر
هندوی سیاهیت که از خلیج باد
ابر و شش کمانیت که هر تیر کمان حبت

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

آن خال بابت سیه که سبب او
 کام و لب شیرین خود اید دست کن تلخ
 کان ماه و دو غنچه است که با نچ غایت
 در سیکده رو که نیکی قطره ز جانش
 و ز غنچه اطوبه او چنانچه زرق و برق
 در آب بر و بوبه که به بخارش بس که
 در مجلس خسرونه بهاناکر کس را
 چون پدیدان کامل اندر ره انشا

اگر گریه بکند رابد و در چارویک کن
 کز نه نودش جانب و چل گذشت

اسی یاد تو روح روحی نام تو جان جان
 میرست و صالت را هرگز نبود و صحت
 بیست و صالت را هرگز نبود و صحت
 در بحر غمت غواض لالای چشم هست
 و نشسته مرا از عرش عین ناله به آید
 بر خوان کسان که ناخوانده روی چون
 در زلف تبارک کم شوافت که میدارند
 بر خورشید پیچ او چشم بر عارض نشان خط
 زان لبه جان شل لب خشک مشو غنچه
 چون تلخی عجز تو زان پسته شیرین است
 آن چشم در آن آب و قران است که تابینی

و کس نه جلال تو غل دل جان حیران
 محب روح فرات را هرگز نبود و صحت
 در ریای کمال را هرگز نبود و صحت
 صد لولوی ترانیک طشت زلف طمان
 کامی پدید جلوه خسته وی تبر و دل ناوان
 بر خوان الهی شو یک نیم شیشه همان
 سر زرد و سهند و دل از طمن میوزان
 در زلف تبارک کم شوافت که میدارند
 ماریت نیت بر گوشه لالای چشم هست
 مر جان ترا حشمت از دیدن آن جان
 چون پسته کن خود را بر آتش غم بیان
 محراب سیه گشته از دود و دل مستان

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

سال تحسین ۱۱۰۰ هجری قمری
 مکتوب محترم
 درین معنی حفظ
 لفظ و کسب و دست
 و اتم شده ۱۱۰۰ هجری قمری
 ای مشرق و امانت
 شد و مناسبت
 گوید حال بسیار
 ظاهر است ۱۱۰۰ هجری قمری
 این داد این است
 اجرا است و این
 جزو است و این
 لفظ و کسب و دست
 بگویند و این
 با این است و این
 جلد است و این

چو گمان در لطفش را یکا گوئی و در آن چای ای بدر بران چو گمان خود را تو بچشنگین هر دل که یکی گوشه میدان شریعت را اگر جو جهان خواهی شو ساقی بنرم عشق اگر چه دو شام و دو صبح خیزد ز کز این تا کاسه سحر است همه بر طبق مینا از ناله داران باد و مجلس او فغفور و اتم که ز روی صدق با و کز دست خضر صد ملک سلیمان بر باد شود و هاشم	سال پوسفت و اماران چاه کند زندان نه حال کمن خود را در عالم ایمان در حال شود این از ضربت نه چو گمان در سوره جهان خواهی شو خاک در سلطان فرمان ده شرق و غرب اینی شیه بند و سنا تا پشت عقیدین است خور بر سرین نه خوان و رحمته بگویشان بار بگویشان شیرین نازین قطعه در معرفت یزدان هرگز نشود تیره آب رخ این دیوان
---	--

قصیده توحید باری غر اسمه و اخصیت خویش هر دل هر شکسته از مهر تو تائیر ظاه شده بر عاشق از کز دست کوی ستان صبح آن از غم کرد و نذرین نیم رنج و غمت تا یم عشق تو کلبیست است نتوان بفسون لیکن مانند پر یزدان هر چند سپرداری او آه و دلم نمی ترس به بلبل دل گم شو صید ستم خلکی چون باز پیچ از غم بر خط سیاه او چون مردک پیش بینی تو بدان او را مرغان الهی را باز قه رو مانع پدر از جگر خسته خون خور و چپاسک	سرست هوای تو در صومعه هر چه هر فرد خاکی را خاصیت اکیر کز صبح جمال تو بخود با شیر از او وید حیرت بفرست تا پیش دیوانه کوی طر خانه به زنجیر کز سینه مجبور جان بر آه بود تیر کو بر ورق لاله واسی نه دانه تیر کو قافله مورست به نماز و بر شیر در صورت آهوی دو باد و لی شیر و دوام بجای آور نفس از سینه تابان زحمت عشق سر رشته تدبیر
---	--

فصلی از کلام
 درین معنی حفظ
 لفظ و کسب و دست
 و اتم شده ۱۱۰۰ هجری قمری
 ای مشرق و امانت
 شد و مناسبت
 گوید حال بسیار
 ظاهر است ۱۱۰۰ هجری قمری
 این داد این است
 اجرا است و این
 جزو است و این
 لفظ و کسب و دست
 بگویند و این
 با این است و این
 جلد است و این

و با کمال و اتمام منزلت
که از گشت حال شود
و لطف عارفان شود
و تمام اینها را در
کتابهای خود نوشته اند

در کام دیو هفت سر برین جیست آن سیمه
 یک راز و فوطه تیره به کام نمودار نخست
 خاک سیه زین عسقم گریز فرقی دیار نخست
 یک راز و فوطه تیره به کام نمودار نخست

این جنگ برین مصیبت و غم است مطهر است و غمناک است
 موی سر غولت شیر باز است مغولت شب زین
 شب گلی سین برین بچگان دی در برش
 اطفال من برین سنگ بهر میان شک لب
 برین گلی در می بزم این وق و آن در دم
 زین صدف تاد بره نقره بغیر نیست
 آن نقطه و یا قوت سان چون کشت گردان
 چون کشت زین سپر کرده حامل در کم
 چون کشت تیر از جرم خورشید کمان ارد بهر
 آنشاپ لرنه دار سر طاش چو ساز و نوا
 آن آتش نشان شیرین گم در دمان
 در جاه زهره ز آفتاب دلوز آرماتاب
 نیز آن زهره ز کافور را با مشک تر
 چون دست خورشید گرم جشید از مرون علم
 مولی امیر المومنین سلطان محمد شاه دین
 چون اخلفه شد و رانشور آمد بالوا
 کفر از جهان برداشته تخم سعادت کاشته

بل ای وان که صدت گوهر بر عصار خسته
 بل شک محلولت شنب دست لعل خسته
 وز عفرانی معجزش شدت بر بار خسته
 وز مهرشان پستان شب شیر مصفا خسته
 وز حلق نشان هر صبحم ترین غصه صفا خسته
 وز ابر دریا و در برت لولو بهر جا خسته
 اوراق گل بیخه ازان بر لوح غیر خسته
 رنگی ز دست این جبر از معده سودا خسته
 بیخه ز شمشیر سحر برق آتش آسار خسته
 آتش خود بر خاک و غار از لغت محی خسته
 ز داب خون گریه ازان درخو خارا خسته
 تا گرد آب التماس از روی گمرا خسته
 یکت زن کرده هر سخن زربی محابا خسته
 آن هر دم از خاک قدم آب سیمیا خسته
 بهر برو آب آتین هم فرور اخیست
 شد باز نور و الضحی بر فرق طابا خسته
 جودی که در دل دشته بر فرق و تیار خسته

المطلع الثاني

بر لاله از بادام تر لولوی لاله خسته
 وز عنبه نشان ز برفش بر خاک ویر خسته
 بچکان رخ و رخسار آن هندوی بیار خسته

در این جنگ برین مصیبت و غم است
 موی سر غولت شیر باز است
 شب گلی سین برین بچگان دی در برش
 اطفال من برین سنگ بهر میان شک لب
 برین گلی در می بزم این وق و آن در دم
 زین صدف تاد بره نقره بغیر نیست
 آن نقطه و یا قوت سان چون کشت گردان
 چون کشت زین سپر کرده حامل در کم
 چون کشت تیر از جرم خورشید کمان ارد بهر
 آنشاپ لرنه دار سر طاش چو ساز و نوا
 آن آتش نشان شیرین گم در دمان
 در جاه زهره ز آفتاب دلوز آرماتاب
 نیز آن زهره ز کافور را با مشک تر
 چون دست خورشید گرم جشید از مرون علم
 مولی امیر المومنین سلطان محمد شاه دین
 چون اخلفه شد و رانشور آمد بالوا
 کفر از جهان برداشته تخم سعادت کاشته
 بل ای وان که صدت گوهر بر عصار خسته
 بل شک محلولت شنب دست لعل خسته
 وز عفرانی معجزش شدت بر بار خسته
 وز مهرشان پستان شب شیر مصفا خسته
 وز حلق نشان هر صبحم ترین غصه صفا خسته
 وز ابر دریا و در برت لولو بهر جا خسته
 اوراق گل بیخه ازان بر لوح غیر خسته
 رنگی ز دست این جبر از معده سودا خسته
 بیخه ز شمشیر سحر برق آتش آسار خسته
 آتش خود بر خاک و غار از لغت محی خسته
 ز داب خون گریه ازان درخو خارا خسته
 تا گرد آب التماس از روی گمرا خسته
 یکت زن کرده هر سخن زربی محابا خسته
 آن هر دم از خاک قدم آب سیمیا خسته
 بهر برو آب آتین هم فرور اخیست
 شد باز نور و الضحی بر فرق طابا خسته
 جودی که در دل دشته بر فرق و تیار خسته
 بر لاله از بادام تر لولوی لاله خسته
 وز عنبه نشان ز برفش بر خاک ویر خسته
 بچکان رخ و رخسار آن هندوی بیار خسته

این جنگ برین مصیبت و غم است
 موی سر غولت شیر باز است
 شب گلی سین برین بچگان دی در برش
 اطفال من برین سنگ بهر میان شک لب
 برین گلی در می بزم این وق و آن در دم
 زین صدف تاد بره نقره بغیر نیست
 آن نقطه و یا قوت سان چون کشت گردان
 چون کشت زین سپر کرده حامل در کم
 چون کشت تیر از جرم خورشید کمان ارد بهر
 آنشاپ لرنه دار سر طاش چو ساز و نوا
 آن آتش نشان شیرین گم در دمان
 در جاه زهره ز آفتاب دلوز آرماتاب
 نیز آن زهره ز کافور را با مشک تر
 چون دست خورشید گرم جشید از مرون علم
 مولی امیر المومنین سلطان محمد شاه دین
 چون اخلفه شد و رانشور آمد بالوا
 کفر از جهان برداشته تخم سعادت کاشته
 بر لاله از بادام تر لولوی لاله خسته
 وز عنبه نشان ز برفش بر خاک ویر خسته
 بچکان رخ و رخسار آن هندوی بیار خسته

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

سحر آن همه آه سرش ز بهر پالک زهر است
 آن همه ناله در کوی از غم نقد تراست
 با همه زوایای زنده که بجهت هست
 تا که کنان نوا طلب تا که بجهت مادر است
 کوست غمی که زو و شب خستیش برست
 خنده ازان همینه صبح که بر سر خورست
 کوچه دام زین بلبل بر سر خون شناور است
 بر سر طاس لاجورد از زر سنج ساعت
 زان که در بان بلبل بسته به حکم دارد است
 زانکه چراغ دولتش تا با باد منور است
 هم نازل مقدم و هم زاید محسن است
 کوچه امام چارمین شهر علوم را درست
 در حرم جلال او زادی محسن است
 زانکه هزار ساله زان سوطاق است
 وی که کهنه چاکرت حاکم مفت کشور است
 تا که بفریند ز خورشید چار ماور است
 از سر موج اوج این مفت محیط بر سر است
 زانکه بهر کجارسد منزل او و دیکر است
 زانکه گمان چرخ از گوشه نشین مضطر است
 از پله آتش این مان بیل سوی آذر است
 جز کثیری که در کمان آید و طاق و لبر است

صبح که صحرایان حشره بنمید رو
 زایل کلاش بوش را کست رگی و پوسته
 بر لب عیسوی نفس مرده باز اریان
 طفل مریده گوش او می طپانچ خوار بین
 به چو ملک مسیح در میل فلک ازان شده
 می خورد ترک زده گریزان که بگریخت خم
 به چو جاب بر خیز از سر باده و مسدوم
 به شب دل سپهر رود صبح سفید و سحر
 روز به صبح بلبله دم نمیزند
 در عرصه جهان سایه حق خدا یگان
 حاکم طول عرض ارض آنکه دوام ملک
 شاه محمد آن دسره عهد غنیه زمان
 صفدر عرش آستان آنکه سر اوق فلک
 طائر و هم چون رسد سو جاب حضرت
 ای که مینه مادحت مفتی جا بلیت است
 نش جت سه بعد را چون تو ترا و یک
 بحر خاوت ترا آنکه قبه جاب
 بست میان معرکه تیغ تو تیر آسمان
 سیف تو شد تو ز کین با سح تست تیر
 تیر تیر تو تاب گریست در کمان
 رد تو زین جو نیز شد رت برین ملک تو

سحر آن همه آه سرش ز بهر پالک زهر است
 آن همه ناله در کوی از غم نقد تراست
 با همه زوایای زنده که بجهت هست
 تا که کنان نوا طلب تا که بجهت مادر است
 کوست غمی که زو و شب خستیش برست
 خنده ازان همینه صبح که بر سر خورست
 کوچه دام زین بلبل بر سر خون شناور است
 بر سر طاس لاجورد از زر سنج ساعت
 زان که در بان بلبل بسته به حکم دارد است
 زانکه چراغ دولتش تا با باد منور است
 هم نازل مقدم و هم زاید محسن است
 کوچه امام چارمین شهر علوم را درست
 در حرم جلال او زادی محسن است
 زانکه هزار ساله زان سوطاق است
 وی که کهنه چاکرت حاکم مفت کشور است
 تا که بفریند ز خورشید چار ماور است
 از سر موج اوج این مفت محیط بر سر است
 زانکه بهر کجارسد منزل او و دیکر است
 زانکه گمان چرخ از گوشه نشین مضطر است
 از پله آتش این مان بیل سوی آذر است
 جز کثیری که در کمان آید و طاق و لبر است

سحر آن همه آه سرش ز بهر پالک زهر است
 آن همه ناله در کوی از غم نقد تراست
 با همه زوایای زنده که بجهت هست
 تا که کنان نوا طلب تا که بجهت مادر است
 کوست غمی که زو و شب خستیش برست
 خنده ازان همینه صبح که بر سر خورست
 کوچه دام زین بلبل بر سر خون شناور است
 بر سر طاس لاجورد از زر سنج ساعت
 زان که در بان بلبل بسته به حکم دارد است
 زانکه چراغ دولتش تا با باد منور است
 هم نازل مقدم و هم زاید محسن است
 کوچه امام چارمین شهر علوم را درست
 در حرم جلال او زادی محسن است
 زانکه هزار ساله زان سوطاق است
 وی که کهنه چاکرت حاکم مفت کشور است
 تا که بفریند ز خورشید چار ماور است
 از سر موج اوج این مفت محیط بر سر است
 زانکه بهر کجارسد منزل او و دیکر است
 زانکه گمان چرخ از گوشه نشین مضطر است
 از پله آتش این مان بیل سوی آذر است
 جز کثیری که در کمان آید و طاق و لبر است

11

[illegible]

۵۸
 تو نگارنده نه در دوش
 عیادت خیمه با تو خراب
 وقت از این ایوان
 با کمر درازان و کمر
 منور

10

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

از اخوان لاسه وزمه ترنخ زره
خوان هزار کاسه نه حرف ماحضر
ایمن مشیت ابو ماده و مشیر
با دوام عین ترس است بر او شکر
با دم در سر است بر مر و دم
چون خامه بر که از عیش کشیده
هر راه که میسر شود که گمان
پیکان استقام تو چون نادر کشت
کز نقص روزگار نبیند و اگر اثر

قسمه در سبک بیاض بنویس و در سطح ساطع از مسجده نقیض فاعلی نقیض علی موب

بر سر این بنبر خوان غورنچو نهند قمر زر
طاسک سیمین ماه تیر و نه آب شد
در نظر آخر آن شبایه نو و آفتاب
ماه و غنچه است جامع پنج لایق غلام
خون خردس آریش پیش که از حلق تراغ
بسیار غنچه گشت از شرفت از خون
گشته زرد رنگ وار و محتلو سیم
آنی شب شفته راجه بگر و حبه
رو به بر ویم نه اینه سان و دیگر
سفره زرین یک کاسه نقره است و
آن گهر آرمش شورش آرازم

درین زمانه که اینها را
 در این زمانه که اینها را
 در این زمانه که اینها را

دست‌آورد خان ۱۳۱۲

قبل الذكر روي

مجلس شورای اسلامی
روزنامه کیهان
شماره ۱۱۵۵
تاریخ ۱۳۳۵/۱۱/۱۱

[illegible]

100-443887-1

100

1992

۱۰۰

مجلس

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۴۰۲

مردم چشم منی نه سیه همچو مشک
زلف چو زنجیر تو کرده چو خشم خشم
سوزن عیس مشو بجای برویم منه
ورنه ز جور و جفا پیش شهنشاه کمر
مندی بود اقد شاه سلیمان طهر
شمشیر بجای وی نه خورشید رخ
خیر و شر نباتات راسه ترا منتظر
خامه تو راه را پاسبان بر چین
چند دل حاسد ^{کافور} ان تیغ تو آرد دست
و دشمن اگر همچو مار سز نهد بر خط
وز من عدل تو زد که زو عمر و را
خامه دوست تو سخت ابر زان ^{بیت} بریت
بر ز بر زشت خشک برق ^{بیت} ابرش
یک الف انج خون تا ز دوستی نیم
مار زبانه ده بین چو خوش مشک تر
زرقا رنگ آب کن رویان ^{برادر}
وقت و گیران کشه خال سیه بر چین
ناست ^{نور} زرد و دهن غمیز کرد و خواست
سیر لال فلک ^{نور} نیل ^{نور} کافور
رفت یک تا حق از حقیقه ^{نور} تا چین
حاسد ^{کافور} نه لی توست لاغر و زرد

دور ز چشم مشو آب ز رویم مبر
آینه پوشش رو بر و قل صفت در بد
پیرن غنم مد و نپرو و نثادی در
آیم و بوسم زمین باز و ساختم خبر
احمد یوسف لقا حیدر ادر سر
و بهت ناهید رختم بزم ترانه
شک و تر کائنات خوان فرا
خبر تو کوهر از غنم زنده چو
چون همه سرش بود در کاشن کند
کز دم مرش زنده برگ جان
نیست بزم مست ایچ که خبر
برگ نشسته و سپید گرد غنای
در شک و نام مشک مرغ دل و دست
شش ناو زنده بزم و دست
عزیز پیرین مد هزار و بی از
تا باشد هر که ساس و ارش
گاه غنوین نهد آینه و ز
تا بسو شکم هر دو خنده گشت
رقن آن نام و شکست
داوید نو شکست
دست زنده شکست

۱۹
دوق فلک کا خدمت
پیرای زار و دست
فون الف باغستان
و دیات الحیات
باز رانده و در کار
با اختیار از انکار
نزد و دینش
آتش فشان بختین
را سگ بین جان کن
و لاجرم در سر بر آید
موت پسند که کجا باز
شد آن گس عجب

وایک ایسا فیصلہ

سروروان ماگر بر لب جوی دلبری
 مجسمه باغ و بوستان از سر زلف آن پست
 کل چو کشت و داشت ز صدم کشیده تیغ خور
 بلبل گفت از سرم می چید ابریده شد
 فاخته گفت بیدار روزه جریست در برت
 گفت سخن که لاله را خرقه چرت غرق خور
 آنکه بر روز معرکه فرق لوسه رفتش
 تیر شمشیر ناوک جعبه آفت ام او
 بر سر قدر کشش از بیم ساس آسمان
 راه پراز ستاره شد خنجر او چو برق زو
 لے تو حے که خنجرت صد غم خنجران شکست
 قطره آب در جگر گفت تو موج زو
 خامه زرد جامه چون خصم تو کرد سر کشت
 کلک لال قامت بهر صلاح ملک دین
 برق حجاب خنجرت دید عدوی تیر دول
 سینه ز شاخ زعفران ریخته آب ارغوان
 چو برق تو شد گیسو هفت خواهران
 دلو که چیت در جهان نیکه شنیده زمان
 تا که بود بهر سر مشغله خروس صبح
 در زبان انس جان باو همین که شام بود

در جسم بنبل دونه گوشه ارغوان گرفت
 لاجرم از برای آن نکبت بوستان گرفت
 بلبل ازین گرد و قوت سخت فغان گرفت
 گفت قبح که مر ترا خون دل زان گرفت
 گفت صبا که مر ترا بچ غم خزان گرفت
 گفت چمن که مر ترا قهر خدا یگان گرفت
 گوشه آفتاب را چون خط و لسان گرفت
 قامت خود هزار پی و صفت کمان گرفت
 شکل خم ملال را قامت پاسبان گرفت
 خود قمر دوباره شد بهیچ چو دکان گرفت
 وی تو شنی که چاکرت لکنت بیخودان گرفت
 آتش غصه خصم را جله فغان گرفت
 دهر سیاه کرد رخ دهر و سر زبان گرفت
 از حبشه ملال و ش سجده کنان ازان گرفت
 بر لب بزم چشم ازین هر شره نامودان گرفت
 تیغ تو چون حور و اوان برید و جان گرفت
 چون مهر اینست بخور روز و عاقان گرفت
 تیغ نفاذ عدل ز دلت جادوان گرفت
 اینکه عروس صبحدم مشغله در دهان گرفت
 پایتخت بخت را بر سر فغان گرفت

در مدح سلطان محمد و تعریفات صبح و توصیفات محبوب

بلندی سحر
 تیر خورشید آفتاب
 در کن زردی که
 و ظالم و حق
 غوغا و آواز
 علی و ولایت
 آواز و آواز
 جلیله و شرف
 علی و انس و جان
 آری و بیای
 دین و دنیا
 خدای عز و جل
 نوران و نور
 قصائد مدح

سروروان ماگر بر لب جوی دلبری
 مجسمه باغ و بوستان از سر زلف آن پست
 کل چو کشت و داشت ز صدم کشیده تیغ خور
 بلبل گفت از سرم می چید ابریده شد
 فاخته گفت بیدار روزه جریست در برت
 گفت سخن که لاله را خرقه چرت غرق خور
 آنکه بر روز معرکه فرق لوسه رفتش
 تیر شمشیر ناوک جعبه آفت ام او
 بر سر قدر کشش از بیم ساس آسمان
 راه پراز ستاره شد خنجر او چو برق زو
 لے تو حے که خنجرت صد غم خنجران شکست
 قطره آب در جگر گفت تو موج زو
 خامه زرد جامه چون خصم تو کرد سر کشت
 کلک لال قامت بهر صلاح ملک دین
 برق حجاب خنجرت دید عدوی تیر دول
 سینه ز شاخ زعفران ریخته آب ارغوان
 چو برق تو شد گیسو هفت خواهران
 دلو که چیت در جهان نیکه شنیده زمان
 تا که بود بهر سر مشغله خروس صبح
 در زبان انس جان باو همین که شام بود

بلبل ازین گرد و قوت سخت فغان گرفت
 گفت قبح که مر ترا خون دل زان گرفت
 گفت صبا که مر ترا بچ غم خزان گرفت
 گفت چمن که مر ترا قهر خدا یگان گرفت
 گوشه آفتاب را چون خط و لسان گرفت
 قامت خود هزار پی و صفت کمان گرفت
 شکل خم ملال را قامت پاسبان گرفت
 خود قمر دوباره شد بهیچ چو دکان گرفت
 وی تو شنی که چاکرت لکنت بیخودان گرفت
 آتش غصه خصم را جله فغان گرفت
 دهر سیاه کرد رخ دهر و سر زبان گرفت
 از حبشه ملال و ش سجده کنان ازان گرفت
 بر لب بزم چشم ازین هر شره نامودان گرفت
 تیغ تو چون حور و اوان برید و جان گرفت
 چون مهر اینست بخور روز و عاقان گرفت
 تیغ نفاذ عدل ز دلت جادوان گرفت
 اینکه عروس صبحدم مشغله در دهان گرفت
 پایتخت بخت را بر سر فغان گرفت

[illegible]

دگر نه منده منده است زان نه منده هر سو
 جو اده من کشد از منب گرو ترک چشم
 شفق مثال بخواب دل کنم هر گوم
 نه ببت گهر نه نشاند در یافت
 نه ببت تو دل شور بخت ما بر بان
 بجز در آن تو به آفتاب مهر آینه
 بجز در زلف تو به زهره لاله ابرو
 که آمدی و نشد تیره بدر از بے آنکه
 جو کلهک خسر و ملک ست خطا بنی ببت
 خدا یگان سلاطین محمد تقی خلق
 اگر شتاب کف او نبی نبی اوشتر
 مباد آنه عشر تو به تیره

نزار کرستی زین برین کجود خرم
 ز ملک سینه بر آرد ز مار لشکر خم
 کتا به غمش را کتا بهای علم
 خطت ز غاله زنجیر بست گریه خرم
 ز حلقه سر زلف تو کار ما در چشم
 که دید زده که بر دین در و بود و چشم
 که دید سایه که بر آفتاب گیر چشم
 تو ما به وجه عجب باشد ابره اید کم
 که هر دو بر ورق ماه می کشد چشم
 گزیده خلعتا بو الما بد اعظم
 شمر شمر نشد از نهال گرم گرم
 اگر چه صورت بی چار صد بر آرد دم

مگر نه منده منده است زان نه منده هر سو
 جو اده من کشد از منب گرو ترک چشم
 شفق مثال بخواب دل کنم هر گوم
 نه ببت گهر نه نشاند در یافت
 نه ببت تو دل شور بخت ما بر بان
 بجز در آن تو به آفتاب مهر آینه
 بجز در زلف تو به زهره لاله ابرو
 که آمدی و نشد تیره بدر از بے آنکه
 جو کلهک خسر و ملک ست خطا بنی ببت
 خدا یگان سلاطین محمد تقی خلق
 اگر شتاب کف او نبی نبی اوشتر
 مباد آنه عشر تو به تیره

در خیالات صبح و شب و قمریت قلم و مدح باو شاه

مار سفید است صبح مبه زرد قفا
 ز باغ سید باو شد در قفس از زوا
 کا سوز ز داسد با بره سید در جبر
 این نهالم بدق و این به ورم مبتلا
 دق زود اما که نیست آبلها را دوا
 اینک نیش نو ابرو گنجک از نا
 تا دهر ابرو نیش فنیق تر را نوا
 تا سوی پروین زود از شفق عطا

باز کبودیت چرخ بال زمان در هوا
 نه منده منده است زان نه منده هر سو
 جو اده من کشد از منب گرو ترک چشم
 شفق مثال بخواب دل کنم هر گوم
 نه ببت گهر نه نشاند در یافت
 نه ببت تو دل شور بخت ما بر بان
 بجز در آن تو به آفتاب مهر آینه
 بجز در زلف تو به زهره لاله ابرو
 که آمدی و نشد تیره بدر از بے آنکه
 جو کلهک خسر و ملک ست خطا بنی ببت
 خدا یگان سلاطین محمد تقی خلق
 اگر شتاب کف او نبی نبی اوشتر
 مباد آنه عشر تو به تیره

دگر نه منده منده است زان نه منده هر سو
 جو اده من کشد از منب گرو ترک چشم
 شفق مثال بخواب دل کنم هر گوم
 نه ببت گهر نه نشاند در یافت
 نه ببت تو دل شور بخت ما بر بان
 بجز در آن تو به آفتاب مهر آینه
 بجز در زلف تو به زهره لاله ابرو
 که آمدی و نشد تیره بدر از بے آنکه
 جو کلهک خسر و ملک ست خطا بنی ببت
 خدا یگان سلاطین محمد تقی خلق
 اگر شتاب کف او نبی نبی اوشتر
 مباد آنه عشر تو به تیره

از شتاب کف او نبی نبی اوشتر
 مباد آنه عشر تو به تیره
 دگر نه منده منده است زان نه منده هر سو
 جو اده من کشد از منب گرو ترک چشم
 شفق مثال بخواب دل کنم هر گوم
 نه ببت گهر نه نشاند در یافت
 نه ببت تو دل شور بخت ما بر بان
 بجز در آن تو به آفتاب مهر آینه
 بجز در زلف تو به زهره لاله ابرو
 که آمدی و نشد تیره بدر از بے آنکه
 جو کلهک خسر و ملک ست خطا بنی ببت
 خدا یگان سلاطین محمد تقی خلق
 اگر شتاب کف او نبی نبی اوشتر
 مباد آنه عشر تو به تیره

[illegible][illegible]

۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴

[illegible]

۱۰۰ سب گون
 ۱۰۱ سب گون
 ۱۰۲ سب گون
 ۱۰۳ سب گون
 ۱۰۴ سب گون
 ۱۰۵ سب گون
 ۱۰۶ سب گون
 ۱۰۷ سب گون
 ۱۰۸ سب گون
 ۱۰۹ سب گون
 ۱۱۰ سب گون

سگان او همه شیران آسمان بشیه
 برین حصار معظم شهنش عالم
 قطار موکب اقبال در تو جبر و
 صفه که چون فرخه در پیش جان فیت
 ز دو و شعلا مے نوشت برمه تیر
 سلا حد اسیریل و کلاه دامن
 سنان کشیده عطار که ای فلک سجده
 زبان تیغ سخن جو دشته سیراب
 بن ستایع شمع محمد مرسل
 ابوالریع سلیمان عهد شکفی
 امام حق که شد اورا متحد تعلق
 اگر چه کار کنایه بود نام امام
 شمع عطای تو پیرایه شد هفت کلیم
 بساط بارگشت صد چو اطلس گردون
 فروغ سایه چتر سلیمه تو خورشید
 بدان خدا که هر صبح انصاری قوت
 که از مسیر دیو فرقی حضرت شاه
 ز دو برج بدوران شاه میخوابد
 بهریت تا که زدوران کلاه ز پوشد
 هزار سال تقا باد شاه عالم را
 بخت صفا سران خوشواره جان باد

کسان او همه خولان از دها سیما
 بشتب در آمد با صد هزار غوغا
 سوار لشکر ارواح در فضا و قضا
 هزار کوه که هر کوه که نیزه لولا
 سواد آیت آسمانی بعبده کسلا
 سپاهار سپهر و نگار جدا حسدا
 زبان کشاوه زمانا که ای زمانه دعا
 دمان مستحرب لشکر بکمال شه گویا
 بدل مطلق امر خلیفه دنیا
 در اشعاع شمع دوده خلیفه
 بدل غلام دین جا که و بجان
 و گردینه طراز بود کسان و را
 خیمه لوائی تو سانی نگار نه مرا
 غلام با کت صد چو باد شاه خا
 فرود بایه تخت سبند تو جو را
 نها و بر سر این چرخ لا جورد قبا
 نه تار ماند نه بود از ردای عشرت
 که پسین بد ز گود و ز آفتاب جدا
 قبا می سبز مرغ شب سیاه ردا
 و یک ساعت آن مهال ضعف زود
 شمار این سی و یک دانه کوک لالا

۱۰۰ سب گون
 ۱۰۱ سب گون
 ۱۰۲ سب گون
 ۱۰۳ سب گون
 ۱۰۴ سب گون
 ۱۰۵ سب گون
 ۱۰۶ سب گون
 ۱۰۷ سب گون
 ۱۰۸ سب گون
 ۱۰۹ سب گون
 ۱۱۰ سب گون
 ۱۱۱ سب گون
 ۱۱۲ سب گون
 ۱۱۳ سب گون
 ۱۱۴ سب گون
 ۱۱۵ سب گون
 ۱۱۶ سب گون
 ۱۱۷ سب گون
 ۱۱۸ سب گون
 ۱۱۹ سب گون
 ۱۲۰ سب گون

۱۰۰ سب گون
 ۱۰۱ سب گون
 ۱۰۲ سب گون
 ۱۰۳ سب گون
 ۱۰۴ سب گون
 ۱۰۵ سب گون
 ۱۰۶ سب گون
 ۱۰۷ سب گون
 ۱۰۸ سب گون
 ۱۰۹ سب گون
 ۱۱۰ سب گون
 ۱۱۱ سب گون
 ۱۱۲ سب گون
 ۱۱۳ سب گون
 ۱۱۴ سب گون
 ۱۱۵ سب گون
 ۱۱۶ سب گون
 ۱۱۷ سب گون
 ۱۱۸ سب گون
 ۱۱۹ سب گون
 ۱۲۰ سب گون

بہارِ اقبال از غوث
دکستان

بازار قزوین
۱۳۱۲
۱۳۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

نقطه زرد واقعا

۱۲۱۲ خ
ای فک از
ستاره را

سیدم جاک

مفتی شکر فیضانِ اسلامی

در باب باقیه

مجلس شورای اسلامی
تهران

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

مجلس شورای ملی

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸
 ۱۵۴۹
 ۱۵۵۰
 ۱۵۵۱
 ۱۵۵۲
 ۱۵۵۳
 ۱۵۵۴
 ۱۵۵۵
 ۱۵۵۶
 ۱۵۵۷
 ۱۵۵۸
 ۱۵۵۹
 ۱۵۶۰
 ۱۵۶۱
 ۱۵۶۲
 ۱۵۶۳
 ۱۵۶۴
 ۱۵۶۵
 ۱۵۶۶
 ۱۵۶۷
 ۱۵۶۸
 ۱۵۶۹
 ۱۵۷۰
 ۱۵۷۱
 ۱۵۷۲
 ۱۵۷۳
 ۱۵۷۴
 ۱۵۷۵
 ۱۵۷۶
 ۱۵۷۷
 ۱۵۷۸
 ۱۵۷۹
 ۱۵۸۰
 ۱۵۸۱
 ۱۵۸۲
 ۱۵۸۳
 ۱۵۸۴
 ۱۵۸۵
 ۱۵۸۶
 ۱۵۸۷
 ۱۵۸۸
 ۱۵۸۹
 ۱۵۹۰
 ۱۵۹۱
 ۱۵۹۲
 ۱۵۹۳
 ۱۵۹۴
 ۱۵۹۵
 ۱۵۹۶
 ۱۵۹۷
 ۱۵۹۸
 ۱۵۹۹
 ۱۶۰۰
 ۱۶۰۱
 ۱۶۰۲
 ۱۶۰۳
 ۱۶۰۴
 ۱۶۰۵
 ۱۶۰۶
 ۱۶۰۷
 ۱۶۰۸
 ۱۶۰۹
 ۱۶۱۰
 ۱۶۱۱
 ۱۶۱۲
 ۱۶۱۳
 ۱۶۱۴
 ۱۶۱۵
 ۱۶۱۶
 ۱۶۱۷
 ۱۶۱۸
 ۱۶۱۹
 ۱۶۲۰
 ۱۶۲۱
 ۱۶۲۲
 ۱۶۲۳
 ۱۶۲۴
 ۱۶۲۵
 ۱۶۲۶

[illegible]

این خرد و نور
اینها هر دو حق و
از خود دوست اولی
بفرموده که در دست از
برو یکدیگر را می برد
نقد و میگردد
میکاروا دل است که
بهشت با جا بود و دل
نیست همان حرف دل
با عیب و دل باشد
درازان نیست حاصل
علاوه بر این

ملك مشهور
 سياه چان مشهور
 سعيد صبح ۱۱ ساله لغو
 قباكه جبر جفاك هم نيز
 ملك دريا گير نوز
 ملكستان ۱۲ ساله
 نيز ۱۱ ساله
 از قباكه بزرگ
 كافر مشاكه
 نيز ۱۱ ساله
 با قباكه
 قمر و حصار و قباكه
 ۱۲

[illegible]

الأخوة المسلمة علي

و اگر کسی که در وقت
و کای سقوط و کانی
مشقت مقصود شده
در عزاب است
و از غروب و در عزاب
صفت شده

۱۱. میرزا

۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸
 ۱۵۴۹
 ۱۵۵۰
 ۱۵۵۱
 ۱۵۵۲
 ۱۵۵۳
 ۱۵۵۴
 ۱۵۵۵
 ۱۵۵۶
 ۱۵۵۷
 ۱۵۵۸
 ۱۵۵۹
 ۱۵۶۰
 ۱۵۶۱
 ۱۵۶۲
 ۱۵۶۳
 ۱۵۶۴
 ۱۵۶۵
 ۱۵۶۶
 ۱۵۶۷
 ۱۵۶۸
 ۱۵۶۹
 ۱۵۷۰
 ۱۵۷۱
 ۱۵۷۲
 ۱۵۷۳
 ۱۵۷۴
 ۱۵۷۵
 ۱۵۷۶
 ۱۵۷۷
 ۱۵۷۸
 ۱۵۷۹
 ۱۵۸۰
 ۱۵۸۱
 ۱۵۸۲
 ۱۵۸۳
 ۱۵۸۴
 ۱۵۸۵
 ۱۵۸۶
 ۱۵۸۷
 ۱۵۸۸
 ۱۵۸۹
 ۱۵۹۰
 ۱۵۹۱
 ۱۵۹۲
 ۱۵۹۳
 ۱۵۹۴
 ۱۵۹۵
 ۱۵۹۶
 ۱۵۹۷
 ۱۵۹۸
 ۱۵۹۹

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible][illegible]

باز شد یعنی از حق محرم است

مجلس ۱۰۰

سیکریٹری ۱۴۵۲
۱۴۵۲

ایجنڈا اور المثنان
دستخط

د افغانستان
د مخابراتو
د وزارت

گورنر افسانہ

تاریخ ۱۳۰۲/۱۲/۲۵

١٢٠

۱۰۰

11/11/1964

دولت اسلامیہ

مجلس

الطاهر بن محمد

۱۲۰

SECRET

SECRET

1968

[Faint handwritten notes at bottom left]

Handwritten signature: *Handwritten signature*

١٢٣٤٥٦٧٨٩١٠١١١٢١٣١٤١٥١٦١٧١٨١٩٢٠٢١٢٢٢٣٢٤٢٥٢٦٢٧٢٨٢٩٣٠٣١٣٢٣٣٣٤٣٥٣٦٣٧٣٨٣٩٤٠٤١٤٢٤٣٤٤٤٥٤٦٤٧٤٨٤٩٥٠٥١٥٢٥٣٥٤٥٥٥٦٥٧٥٨٥٩٦٠٦١٦٢٦٣٦٤٦٥٦٦٦٧٦٨٦٩٧٠٧١٧٢٧٣٧٤٧٥٧٦٧٧٧٨٧٩٨٠٨١٨٢٨٣٨٤٨٥٨٦٨٧٨٨٨٩٩٠٩١٩٢٩٣٩٤٩٥٩٦٩٧٩٨٩٩١٠١١١٢١٣١٤١٥١٦١٧١٨١٩٢٠٢١٢٢٢٣٢٤٢٥٢٦٢٧٢٨٢٩٣٠٣١٣٢٣٣٣٤٣٥٣٦٣٧٣٨٣٩٤٠٤١٤٢٤٣٤٤٤٥٤٦٤٧٤٨٤٩٥٠٥١٥٢٥٣٥٤٥٥٥٦٥٧٥٨٥٩٦٠٦١٦٢٦٣٦٤٦٥٦٦٦٧٦٨٦٩٧٠٧١٧٢٧٣٧٤٧٥٧٦٧٧٧٨٧٩٨٠٨١٨٢٨٣٨٤٨٥٨٦٨٧٨٨٨٩٩٠٩١٩٢٩٣٩٤٩٥٩٦٩٧٩٨٩٩

اسلام آباد

51

قطر

سلطان چارباغشش روزه سپهر
ز دوده و چراغ تو یک زرد هفت سمع
عالم ز جام عدل تو فوعی شد مست
خاکه جزیره آوردین بحر تلخ باد
تبریر استقام مثال تو افر کرد
تا شیر استقام جلال تو جبر کرد
خرب ز برف و فن علاست ز مهر خواست
شاه داد و حاجتند که چو پسته کرده اند
ناراستی که آن دو سپهر وی میکنند
دادشادشان نذر هیچ فاسد
ایزد ۱۲



شاهان آن سکنه دست که ملک دستاخ او
 آن روضه آن غالیه خور و بچکست
 تیغش که آفتاب ز سهمن سپر گرفت
 این پند پیوست از دو طرف قاطع او
 او روز و شب ملائکه را برورت طوبی
 گرد از جهانم تو پر و این پیر و
 خود را به تیغ قهر تو سه پاره کرده
 ناشایب باز خبر تو زین کشاده بال
 تبار جو رخاست که آید ملک شاه

[illegible]

کرامت بر سر
 خلعت پوشیدن
 همه و این را
 فائز و احسن
 در علم و کرامت
 کس نمی تواند
 خلعت از غلام
 بپوشد و غلام
 به خود نپوشد
 اما اینک از
 پادشاه عالم
 خلعت بر او
 پوشانند

تو سیر بلخ ملک سر سبز تاب حرمست فرق جمال قدس موی کم از نبوت فروغ شمشاد در او درختش تو کشا و تر گنج یافت مشک و تر و دسالم در میان آن نامه خوشتر از این شاکر نه بود از سحرش چو کز او شمشیر خجری ای بر که پدید ابر اسرار حشمت عالم نهانی هر که در کج بخت است ادا بر تو	به پیش او که جوید کن جهان خلعت نه کمال جاهت یکسر از خلعت چشم رست از طوبی کم از خلعت بهشتی زوایه در سفر و ضیافت چو بر تو بود چه بر نام از بیت ضافت چون تو که به عالم در حق و عزت باد این جهان بهیجا چون خداوند خلعت از او است و هم ست در رسم و خلعت هر جا که یک ملک است با او تو امانت
---	---

سلطان مشرق و غرب شمشاد کج ای رو شست به بر عالم چو آب گوشتی ز حلقه در خلوت حرم در پیش گلشن طرب آما و بزم تو هر چند دشمن تو قلم دار سرش هر چند آفتخ مسدود ما اگر داشت تو تن ز حلقه در فلک سر است تو من گره ملک کام ترا ز سحر میسم ایوان بارگاه جلال ترا فلک بار از قضا کشیده ز بانق نقشه دار	همه آنکه از جمال تو عالم فرین است کار در آفتاب ز راهی تو روشن است تا تو آن نیست قلعه این شهر گلشن است به این نیست باب نمودار گلشن است شمشیر تو جز امان نگارین میرزا روشن است نعم سیاه روی ز آما و بزم تو صفا بود غمت قلعه این شهر گلشن است انظار و قضا هم شیرین ترا روشن است پرده عنکبوت زوایای روشن است آنکس که ز بان بخت چو سوزن است
---	---

کرامت بر سر
 خلعت پوشیدن
 همه و این را
 فائز و احسن
 در علم و کرامت
 کس نمی تواند
 خلعت از غلام
 بپوشد و غلام
 به خود نپوشد
 اما اینک از
 پادشاه عالم
 خلعت بر او
 پوشانند

کرامت بر سر
 خلعت پوشیدن
 همه و این را
 فائز و احسن
 در علم و کرامت
 کس نمی تواند
 خلعت از غلام
 بپوشد و غلام
 به خود نپوشد
 اما اینک از
 پادشاه عالم
 خلعت بر او
 پوشانند

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

عبد الفتاح بن محمد
محمد بن عبد الله بن محمد
محمد بن عبد الله بن محمد
محمد بن عبد الله بن محمد
محمد بن عبد الله بن محمد

۴
سرخاوش زنده ۱۲
شاه ایام دیک ۱۳
شاه اوچوب ۱۴
انقیاس از دیکی ۱۵
او کیل درون تربست ۱۶
آفتاب با گویند زندان ۱۷
روایت شده است ۱۸
در این کتاب ۱۹
برود و ۲۰
عشق مایه علم ۲۱
نور حقین روزگار ۲۲

از یک نیمم در اندوده و درون طهر
و دست عرصه نه دایره با لارا
گرچه در عهد تو خود نبوده اعدا را
مقطع شتر نفیت به ازین دانا را
گوشوار به ازین دانسته سخن سرا

سواد فقه و سنی اگر چه در دنیا است
چهار فایده است که قوسی از خلافت در او
به پیش فایده اول آن بارگاهش قیامت
چنان است و درش در عالم غلو و یارو
هزار بار فروتر از خجسته الماوی است
مخبطه ریف و هفت طارم اعلی است
نمود که از آن نقطه که بر عرف است
که فقر و قیصرش از خجسته آستان است

هزار بار فرموده تر رخصه الماوی است
محیطه رخصه طارم علی است
نموده کمتر از آن نقطه که بر عرف است
که قعر قیصر از خشت آستان است

روبرو معنی ہر بیت اور پیر از پیر
 از آنکہ تخمک شاه و سائلے و نیاست
 کہ کہترین غلامش هزار چون کسری
 بجار من تو بپرو افتاب را دعوی
 میان تست کہ گوی بپوی آو برست
 خط سایہ تو بر طاق ناما مے
 کہ بر کنار لاله زمر دین اہمی
 خا جشم تو مردم فریب یوں خو
 کہ سالہاست کہ لعل نہ بر اوج
 کہ بر کنارہ خورشید سایہ خطوبی است
 لب تو خاک در شاہ یاد ہم عیسی

حضرت علی
 رضی اللہ عنہ
 وبنایا بنو نضیر
 منقط است
 سرحدات ۱۲
 درجہ ششمین
 مشقت مقصود
 الاخر کما عرفت
 مقطوع و مختار
 و مقصود از این
 در زمره مفاعل
 مفلات مفاعل
 مفطان یا فطیلان
 و مضبوطی یافتن
 است ۱۲
 مضمون مشتق
 معنادار و متناهی
 ششوازی
 جدول دیوانی
 از راه میرد ۱۳

درگاه چادر دهم ۱۱
 درگاه چادر دهم ۱۲
 درگاه چادر دهم ۱۳
 درگاه چادر دهم ۱۴
 درگاه چادر دهم ۱۵
 درگاه چادر دهم ۱۶
 درگاه چادر دهم ۱۷
 درگاه چادر دهم ۱۸
 درگاه چادر دهم ۱۹
 درگاه چادر دهم ۲۰

در معراج محمد شاه و بیان ضعف حال بیماری خود

<p> که پیش بدر لاله آفتاب تابانست شفق آینه ماه محو قطران است درون خانه خود هم بچکله گردانست در آب دیده خود خوار و زار و نهانست ز یک برگش سفت تا نخفتانست اگر چه ناله نمودش که ره گریبانست بهر کجا که صبارا بپوست جولانست زار و زرد و بر آفتاب و خفت نالانست ز در و خوشنم بود بر چواریانست که در میان در باز و شش زخم بیکانست طبیب گفت که این از خواص کجمرانست حود گفت که سر سام زهر افشانست چو زلف تیره و آشفته و بریشانست لبش که بود شدم چشم رود گریانست جواب گفت هنوزش ابقا فروانست هنوز آب کف مانش آب حیوانست سواد سلسله زلف شاه جانست شفاش ده که مرانده لبان است که شاخ گلبن دین را هزار و ستانست که او بجان و دل و تن غلام سلطانت </p>	<p> وجود در جهان کمال نقصانست جوهر خواب و خوشی نه و پرسم ادا شکرانست ز لاغری مفرور ماند و جوهر دم چشم ضعیف تر شد از آن مودیده که زرد زمر و کک کم و چون مردم ار در آب شود درون پیرش پنیافت تا گیر و جو بوش از سبک با خودش نخواهد بود بشکل تار به شیم که در بر چنگ است زنج را بش که از شش عقرب آید پیش کمان مثال ازان روی نیست او گشته است چو از گریه بخش سبک سیری آورد طبیب گفت که آثار علالت سود است حکم گفت که از روی وقت طالع او قوی طمع شد و سخت سست نظر بشارت خبر مجسم و عالم رسید در ساعت هنوز خاک در مانش سرمه چشم است هنوز بر در و اخول و دو گلخن مانش و عاش کرد و شسته بخت که جان شست ز آب محبت خوش بخش برگ و نوا شست شفاش دادم اندر زمان خداوندش </p>
--	---

درگاه چادر دهم ۱۱
 درگاه چادر دهم ۱۲
 درگاه چادر دهم ۱۳
 درگاه چادر دهم ۱۴
 درگاه چادر دهم ۱۵
 درگاه چادر دهم ۱۶
 درگاه چادر دهم ۱۷
 درگاه چادر دهم ۱۸
 درگاه چادر دهم ۱۹
 درگاه چادر دهم ۲۰

درگاه چادر دهم ۱۱
 درگاه چادر دهم ۱۲
 درگاه چادر دهم ۱۳
 درگاه چادر دهم ۱۴
 درگاه چادر دهم ۱۵
 درگاه چادر دهم ۱۶
 درگاه چادر دهم ۱۷
 درگاه چادر دهم ۱۸
 درگاه چادر دهم ۱۹
 درگاه چادر دهم ۲۰

۱۰ خفاک ۱۱ خفاک ۱۲ خفاک ۱۳ خفاک ۱۴ خفاک ۱۵ خفاک ۱۶ خفاک ۱۷ خفاک ۱۸ خفاک ۱۹ خفاک ۲۰ خفاک ۲۱ خفاک ۲۲ خفاک ۲۳ خفاک ۲۴ خفاک ۲۵ خفاک ۲۶ خفاک ۲۷ خفاک ۲۸ خفاک ۲۹ خفاک ۳۰ خفاک ۳۱ خفاک ۳۲ خفاک ۳۳ خفاک ۳۴ خفاک ۳۵ خفاک ۳۶ خفاک ۳۷ خفاک ۳۸ خفاک ۳۹ خفاک ۴۰ خفاک ۴۱ خفاک ۴۲ خفاک ۴۳ خفاک ۴۴ خفاک ۴۵ خفاک ۴۶ خفاک ۴۷ خفاک ۴۸ خفاک ۴۹ خفاک ۵۰ خفاک ۵۱ خفاک ۵۲ خفاک ۵۳ خفاک ۵۴ خفاک ۵۵ خفاک ۵۶ خفاک ۵۷ خفاک ۵۸ خفاک ۵۹ خفاک ۶۰ خفاک ۶۱ خفاک ۶۲ خفاک ۶۳ خفاک ۶۴ خفاک ۶۵ خفاک ۶۶ خفاک ۶۷ خفاک ۶۸ خفاک ۶۹ خفاک ۷۰ خفاک ۷۱ خفاک ۷۲ خفاک ۷۳ خفاک ۷۴ خفاک ۷۵ خفاک ۷۶ خفاک ۷۷ خفاک ۷۸ خفاک ۷۹ خفاک ۸۰ خفاک ۸۱ خفاک ۸۲ خفاک ۸۳ خفاک ۸۴ خفاک ۸۵ خفاک ۸۶ خفاک ۸۷ خفاک ۸۸ خفاک ۸۹ خفاک ۹۰ خفاک ۹۱ خفاک ۹۲ خفاک ۹۳ خفاک ۹۴ خفاک ۹۵ خفاک ۹۶ خفاک ۹۷ خفاک ۹۸ خفاک ۹۹ خفاک ۱۰۰ خفاک

<p> عدد چو شمع ازین سوز شد بگریه و بدر خدا یگان جهان کن مهابت تیغش شیشه که خاک در او بدیده شامان شیشه که بر در او برده دار نفور است شیشه که تابع امر خلیفه عهد است ز سطح دایره جبهه او یک نقطه چراغ دیده بهرام کاشان در شش همیشه تا که شهنشاه بند را که مه است همیشه تا کی مه ز قرب خورشید است بگرد در گش از خیل خاک و بان باد بدست پیر مهر فرشته محسن بدر </p>	<p> ز مهر خدمت سلطان جو صبح خندانست میان هفت سپر آفتاب لرزانست هزار بار فرو تر ز آب حیوان است شیشه که بر سر او چتر دار خافانست شیشه که رافع رایات شرع یزدانست محیطه ز رین چار طاق ارکانست قوز کنگره هفت طاق کیوان است هزار کاسه زرین بگرد یک خوانست چنانکه راستی روز و شب بهیمنانست هر آنکه در غم طاق و هفت سیدانست که او چهل سید کلب راه دربانست </p>
---	--

در تعریف روز و توصیف آفتاب

<p> آن روز خندان بگردستار زرین بر سرش صحبت خضر خوش اقبال خورشید آب بقا زان رو کاینه است همه سکنه زمین زان سیه با بیضا میکروازی در هوا چون اندم گرگ سحر آلودی ز برداشت سر بر دوش گردون تیغ زرد کاشان او در کم اندم که طاس آسمان بر دوش جام زرفشان </p>	<p> خضر عیار که دم بهین بیای کلی در برش یکدم بخور دانه باوه شش ظلمت یزدان سرش بل خضر عین صبح از زر کلاهی بر سرش بر بود ناگه از فضا تیغ زرین شمشیرش آفتاب ز شادون جگر بر رو خاک از خورش که ز چار رنگاری سپر گدازشت نوک خورش بر دوش افق سوی دمان یازم سر دوش </p>
---	---

مطلع و تعریف قمر

<p> آن گلی گریان بگریه زینت دیبا در برش دامن ابر بر تکی افشان بگریه بران هر </p>

۱۰ خفاک ۱۱ خفاک ۱۲ خفاک ۱۳ خفاک ۱۴ خفاک ۱۵ خفاک ۱۶ خفاک ۱۷ خفاک ۱۸ خفاک ۱۹ خفاک ۲۰ خفاک ۲۱ خفاک ۲۲ خفاک ۲۳ خفاک ۲۴ خفاک ۲۵ خفاک ۲۶ خفاک ۲۷ خفاک ۲۸ خفاک ۲۹ خفاک ۳۰ خفاک ۳۱ خفاک ۳۲ خفاک ۳۳ خفاک ۳۴ خفاک ۳۵ خفاک ۳۶ خفاک ۳۷ خفاک ۳۸ خفاک ۳۹ خفاک ۴۰ خفاک ۴۱ خفاک ۴۲ خفاک ۴۳ خفاک ۴۴ خفاک ۴۵ خفاک ۴۶ خفاک ۴۷ خفاک ۴۸ خفاک ۴۹ خفاک ۵۰ خفاک ۵۱ خفاک ۵۲ خفاک ۵۳ خفاک ۵۴ خفاک ۵۵ خفاک ۵۶ خفاک ۵۷ خفاک ۵۸ خفاک ۵۹ خفاک ۶۰ خفاک ۶۱ خفاک ۶۲ خفاک ۶۳ خفاک ۶۴ خفاک ۶۵ خفاک ۶۶ خفاک ۶۷ خفاک ۶۸ خفاک ۶۹ خفاک ۷۰ خفاک ۷۱ خفاک ۷۲ خفاک ۷۳ خفاک ۷۴ خفاک ۷۵ خفاک ۷۶ خفاک ۷۷ خفاک ۷۸ خفاک ۷۹ خفاک ۸۰ خفاک ۸۱ خفاک ۸۲ خفاک ۸۳ خفاک ۸۴ خفاک ۸۵ خفاک ۸۶ خفاک ۸۷ خفاک ۸۸ خفاک ۸۹ خفاک ۹۰ خفاک ۹۱ خفاک ۹۲ خفاک ۹۳ خفاک ۹۴ خفاک ۹۵ خفاک ۹۶ خفاک ۹۷ خفاک ۹۸ خفاک ۹۹ خفاک ۱۰۰ خفاک

۱۰ خفاک ۱۱ خفاک ۱۲ خفاک ۱۳ خفاک ۱۴ خفاک ۱۵ خفاک ۱۶ خفاک ۱۷ خفاک ۱۸ خفاک ۱۹ خفاک ۲۰ خفاک ۲۱ خفاک ۲۲ خفاک ۲۳ خفاک ۲۴ خفاک ۲۵ خفاک ۲۶ خفاک ۲۷ خفاک ۲۸ خفاک ۲۹ خفاک ۳۰ خفاک ۳۱ خفاک ۳۲ خفاک ۳۳ خفاک ۳۴ خفاک ۳۵ خفاک ۳۶ خفاک ۳۷ خفاک ۳۸ خفاک ۳۹ خفاک ۴۰ خفاک ۴۱ خفاک ۴۲ خفاک ۴۳ خفاک ۴۴ خفاک ۴۵ خفاک ۴۶ خفاک ۴۷ خفاک ۴۸ خفاک ۴۹ خفاک ۵۰ خفاک ۵۱ خفاک ۵۲ خفاک ۵۳ خفاک ۵۴ خفاک ۵۵ خفاک ۵۶ خفاک ۵۷ خفاک ۵۸ خفاک ۵۹ خفاک ۶۰ خفاک ۶۱ خفاک ۶۲ خفاک ۶۳ خفاک ۶۴ خفاک ۶۵ خفاک ۶۶ خفاک ۶۷ خفاک ۶۸ خفاک ۶۹ خفاک ۷۰ خفاک ۷۱ خفاک ۷۲ خفاک ۷۳ خفاک ۷۴ خفاک ۷۵ خفاک ۷۶ خفاک ۷۷ خفاک ۷۸ خفاک ۷۹ خفاک ۸۰ خفاک ۸۱ خفاک ۸۲ خفاک ۸۳ خفاک ۸۴ خفاک ۸۵ خفاک ۸۶ خفاک ۸۷ خفاک ۸۸ خفاک ۸۹ خفاک ۹۰ خفاک ۹۱ خفاک ۹۲ خفاک ۹۳ خفاک ۹۴ خفاک ۹۵ خفاک ۹۶ خفاک ۹۷ خفاک ۹۸ خفاک ۹۹ خفاک ۱۰۰ خفاک

۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

<p> آن جگرین که قطره آب است در برش کف بر سر قلزم از آن جگر و زوب گران نیک تر بر دین آید از سیان طبع اوزرست نیکش زمر و سبت طبع اگر شمع بنی سدر کشی کند طبع شاخ از محط بهم سیر بر آورند مرصع ز کمر باست که در آفتاب نیم زرد و زلفان بریده سیر و سرگون آنجا که زمان که در آفتاب سلطنت داورش حکومت همه و وزیران وقت غروب تا نبود نقص طاعتی خورشید را از جانب مشرق خبر دهند گردون بهر همه کشد از مهر او و بار ای دست آن محیط که غنچه طوط از شهر دولت تو اجل را بر دین کند بر جیس دیده سر نه خاک در ترا تا وقت شام بیه زین خم نشوی را با و او غوزه دیده خیمت بسید دل در تعریف مدح خود متضمن تعریف سیمیت خیزان خنده اش از کاش ز طالع و ما ساز و عمارتی ز رانده چو زینت چتر پیر باشت سیر و آراش </p>	<p> او جگرین کیفیت ننگه نیاورش در صورت خبر و نگر خاک بر سرش آب روان کناره نماید ز آورش این یزبان وان و زبان هم سخنش دایم نهد بر و نگر از مشک اوزرش تا دانه های در ترافت ز جگرش باشد ز قار و ستر ستر شمشیرش هر دم که جو جسم شمشیر کوشش خواند خلیفه ای مجاهد شمشیرش از شرق تا بغربش و از سحر تا برش در عصر عدل پر در و اوصاف گسترش در کوش خورش طلق ز لعل گادرش و قدرت آن سپهر که چرخ آفرش روی سیاه کرده فلک بباردش از فرق کائنات اصدیل بر ترش با غنچه بر کنار نهند خج اخفش در تاب غم شکسته دل غصه برورش قدر از چشمها اشکش و در انصر هاش </p>
---	---

۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

در تعریف مدح خود متضمن تعریف

۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۱۳۳
 ۱۱۳۴
 ۱۱۳۵
 ۱۱۳۶
 ۱۱۳۷
 ۱۱۳۸
 ۱۱۳۹
 ۱۱۴۰
 ۱۱۴۱
 ۱۱۴۲
 ۱۱۴۳
 ۱۱۴۴
 ۱۱۴۵
 ۱۱۴۶
 ۱۱۴۷
 ۱۱۴۸
 ۱۱۴۹
 ۱۱۵۰
 ۱۱۵۱
 ۱۱۵۲
 ۱۱۵۳
 ۱۱۵۴
 ۱۱۵۵
 ۱۱۵۶
 ۱۱۵۷
 ۱۱۵۸
 ۱۱۵۹
 ۱۱۶۰
 ۱۱۶۱
 ۱۱۶۲
 ۱۱۶۳
 ۱۱۶۴
 ۱۱۶۵
 ۱۱۶۶
 ۱۱۶۷
 ۱۱۶۸
 ۱۱۶۹
 ۱۱۷۰
 ۱۱۷۱
 ۱۱۷۲
 ۱۱۷۳
 ۱۱۷۴
 ۱۱۷۵
 ۱۱۷۶
 ۱۱۷۷
 ۱۱۷۸
 ۱۱۷۹
 ۱۱۸۰
 ۱۱۸۱
 ۱۱۸۲
 ۱۱۸۳
 ۱۱۸۴
 ۱۱۸۵
 ۱۱۸۶
 ۱۱۸۷
 ۱۱۸۸
 ۱۱۸۹
 ۱۱۹۰
 ۱۱۹۱
 ۱۱۹۲
 ۱۱۹۳
 ۱۱۹۴
 ۱۱۹۵
 ۱۱۹۶
 ۱۱۹۷
 ۱۱۹۸
 ۱۱۹۹
 ۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷

بازار عطار و دیگر آستان
یافغان ۱۲

کمان است ۱۲
نیمه ان تریب
کمان است ۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

براعتبار
۶۲
نفسیک کے مرکز کو
ذریعہ بنائے
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

آفتاب ۱۲
برخیزد و شکی نیست
با یکدیگر باشند
خست از این

۱۰۰

ازینکه در دست
دوران را از غیبت
وقت نشد
که با تانت بنیاد
چشم و چشم غریب
دو ستاره به یک
نخل راه که دران

کلاه ۱۲ سکه
 در وقت بیست و نه
 بزم در روز دوازده
 در زمان شب از راه
 در روز دوازده
 در وقت بیست و نه
 بزم در روز دوازده
 در زمان شب از راه
 در روز دوازده

<p>صده زرده پیرام زنده عثمان چونکه شامین را زنده و دور میزان خشمی بگر تو چون بگر زن در زمان</p>	<p>همان زمین ز رخسید خرمین باشد تا بگو وزاغ و درم در واصل حقوق با و از صرم خشمین تو بر بستر مرگ</p>
<p>در کیفیت رفتن لعلجه دیوگیر و اهل که سوی مملکت دیوگیر شد فرمان به نیک وزیر و کائنات شوخو ستم و شان حفیظ با و شمارا خدای هر دو جهان که جارت طاق در اوست نشست باب جهان هزار مملکت جم در دشته بنیان که حلقه در اوست آسمان سندان محیط زمین و مفسر شهر شاد و روان ز طوطیان شکر خای هر سرستان بود که او چونیم بهار شک افشان چون خلق نای و عروق پر باب خوش الحان چو خاک در گریه آب چشمه حیوان به تیرج سپهر کوههاش قرآن جواب چشم چهرت قلات او مر جان چو خاک بر دروازه ملک قلع خان که بجز گوهر لطف لب شکر خندان شروق بر تو شمع معاضد سبحان توئی نفاسه اهل عراضه انسان</p>	<p>بسال دولت نه بود عشره شعبان خطاب کرد که بدر با جمال بیخ نصیر بادش را بر نه در مقصد تو دیوگیر خوانش که دولت آباد است ز خط مملکت با اگر چه یک نقطه است حصار او ز غلوه انجمن غلوه ارد فضا محرمه کتب جبار کالانش نوایه نموده اطروبه بقاشخو فضا او چون پاد پر گل و منبیل غراب او که ز چنگ عقاب بر د نوید ز سر و روح فرس سراب او برده چو ماه ریت اقبال رزم ما کرده چو لعل دست نبات زمین او شد دران جابج بآید روح جابج نهید بشده شمع و بان از زبان ما گوید فروغ آنکه سبک سارک است توئی خلاصه اهل شکر خندان</p>

تمام درون الموریا
 که چشم زنده سازد
 در وقت بیست و نه
 بزم در روز دوازده
 در زمان شب از راه
 در روز دوازده
 در وقت بیست و نه
 بزم در روز دوازده
 در زمان شب از راه
 در روز دوازده

در وقت بیست و نه
 بزم در روز دوازده
 در زمان شب از راه
 در روز دوازده
 در وقت بیست و نه
 بزم در روز دوازده
 در زمان شب از راه
 در روز دوازده

مستور و کونستانتین
مستور و کونستانتین

در عبارت در بیان و بیان

وفا



۱۰۰

19

۴۰ زنت ۴۱ زنت ۴۲ زنت ۴۳ زنت ۴۴ زنت ۴۵ زنت ۴۶ زنت ۴۷ زنت ۴۸ زنت ۴۹ زنت ۵۰ زنت ۵۱ زنت ۵۲ زنت ۵۳ زنت ۵۴ زنت ۵۵ زنت ۵۶ زنت ۵۷ زنت ۵۸ زنت ۵۹ زنت ۶۰ زنت ۶۱ زنت ۶۲ زنت ۶۳ زنت ۶۴ زنت ۶۵ زنت ۶۶ زنت ۶۷ زنت ۶۸ زنت ۶۹ زنت ۷۰ زنت ۷۱ زنت ۷۲ زنت ۷۳ زنت ۷۴ زنت ۷۵ زنت ۷۶ زنت ۷۷ زنت ۷۸ زنت ۷۹ زنت ۸۰ زنت ۸۱ زنت ۸۲ زنت ۸۳ زنت ۸۴ زنت ۸۵ زنت ۸۶ زنت ۸۷ زنت ۸۸ زنت ۸۹ زنت ۹۰ زنت ۹۱ زنت ۹۲ زنت ۹۳ زنت ۹۴ زنت ۹۵ زنت ۹۶ زنت ۹۷ زنت ۹۸ زنت ۹۹ زنت ۱۰۰ زنت

درست زردی یافت باز از چشمه حیوان
 جویم با لاک ترک روز شد جسد سیاه شب
 مد از کین عدل شاه انجم رستی محبت
 اگر خورشید را بشید چنین گفتن مجاز آمد
 خدیو شرق و مغرب محمد شاه بن تغلق
 در آن روز که از گرد سپه ابریه جوشد
 زرد کونین سازد بر آخ هم چنگ مرگ
 مقتدر بای بکرافت قصار اسر قدر راتن
 قمر بزمینه تو سمش نگار و صورت در قمر
 کند ناپید پیر این ز خود و در ع سه پیرا
 بیک جامه چنان هم افتد اندر نه فضا جرخ
 در ابا چاراه نو بیزران کی گردون
 بر باد خود را تیرین ز فرق صبح خنجر زان
 قبا و عزم کشد در بزم تهرش رنگی گریان
 ز رفعت پست فخرش سر دشمن مقتدر و جبر
 بر آن نصرتش آسمان ملک دار با مردم
 نهاده واده جهان او او گر ز گاو سار تو
 تاب تیغ شده شد رت روی خاک بر دهنه
 ز سهم خیمه پیر علم در پیشه رز گنجت
 فلک ملک سباحت اکبر دایمان پر خاست
 چنان باریت بر فرق زمین از پایه تخت

زرد و زکند کافور شک روز و میسان
 نغز و فی سوزی جید آید چو دریا لافند نقصان
 که در جاب چوین شد ز فزوسه شد و شنان
 بجهت شانه شاه هندستان تابان
 که خورشید است از تیغش میان نه سپهر لرزان
 ز برق تینها گرد و دوار تیرا باران
 بسان برق دراز و کیت شاه در سیدان
 که از دوازده تیغش فلک اول ملک جان
 عطار و در سر ترش سپار و زهر و پیکان
 شود خورشید چون سایه بر چرخه نهان
 که بگزیند از تیرش و عالم سو جایگان
 در او حفظ و مایه بحسب کف کی ثعبان
 ستاندگر ز راجش ز دست بر ترم و ستان
 کلاه زرمند بر سر ز مهرش رویه گندان
 بدان و چو که از تیرش نیاید روز خورشید
 بر پیش حاجیان صفها کشیده رست چون گاو
 که پشت شیر خونه گشته از بار خزان
 که خم هرگز نه بنید چشم جز در ابر و جانان
 منتد شیر فلک بر خاک همچون شیر شاهان
 که انکندست بر چرخش بیا از سر و دندان
 که ساکن گشتان یک گوی یا تحر یکینه چو گمان

۴۰ زنت ۴۱ زنت ۴۲ زنت ۴۳ زنت ۴۴ زنت ۴۵ زنت ۴۶ زنت ۴۷ زنت ۴۸ زنت ۴۹ زنت ۵۰ زنت ۵۱ زنت ۵۲ زنت ۵۳ زنت ۵۴ زنت ۵۵ زنت ۵۶ زنت ۵۷ زنت ۵۸ زنت ۵۹ زنت ۶۰ زنت ۶۱ زنت ۶۲ زنت ۶۳ زنت ۶۴ زنت ۶۵ زنت ۶۶ زنت ۶۷ زنت ۶۸ زنت ۶۹ زنت ۷۰ زنت ۷۱ زنت ۷۲ زنت ۷۳ زنت ۷۴ زنت ۷۵ زنت ۷۶ زنت ۷۷ زنت ۷۸ زنت ۷۹ زنت ۸۰ زنت ۸۱ زنت ۸۲ زنت ۸۳ زنت ۸۴ زنت ۸۵ زنت ۸۶ زنت ۸۷ زنت ۸۸ زنت ۸۹ زنت ۹۰ زنت ۹۱ زنت ۹۲ زنت ۹۳ زنت ۹۴ زنت ۹۵ زنت ۹۶ زنت ۹۷ زنت ۹۸ زنت ۹۹ زنت ۱۰۰ زنت

۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

[illegible]

1948

بنیام و بی مسد ملک و فلک و فیت
ملکت احمد مل بشوکت حید غازی
ز بی تحت بندت اقدم ترا که کرسی
توان شای که در عالم نیکو نشوید و شون
تو سلطان سلطانین آن حرمت عباس است
شده بین قبابی خور و آستان خاص است
برای مطبخ خاص تو هیچ پنهان کسوت
بساط بارگاه و توئی بیدای نی سرور
غباری را که از خیارشامان بر دشت
برده و عیش سبک که تو گزین و جانی
یکوه علم تو بر خور گرفته و در سایه
بدوان تو افرونی عجب پیش او تو
میر کلک میرت او کاغذ از کتب آید
و اگر آن بانی ترین کشد سحر گفته و بر
اگر دشمن کشد گون و شجر خجوش بدوان
چون چنگ از دست نهد که مخالف و بر آن
کسی از جام حسانت بر آن وی درو
ز رفیع قدر تو حاسد حیان افتاد و کسبی
نعل با پای است بر گاو زمین است
چشمه از و هیچ شای مقبل این هم
زبان نامت ما و کرم خون میر است

روحِ ممدوح خود بتضمنِ تَعْرِیفِ ممدوحِ موصوفتِ محبوب

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين أجمعين

اگر ز کس و در دینداری
 بپند آید که در دینداری
 چوای و در دینداری
 نصیب اند که در دینداری
 اگر وی لطیف و موم
 دران دینداری
 خورشید و در دینداری
 اگر در دینداری
 خورشید و در دینداری
 اگر در دینداری
 خورشید و در دینداری

درین ملک پیش
درین ملک پیش

درین ملک پیش
درین ملک پیش

درین ملک پیش
درین ملک پیش

درین ملک پیش
درین ملک پیش

درین ملک پیش
درین ملک پیش

درین ملک پیش
درین ملک پیش

درین ملک پیش
درین ملک پیش

درین ملک پیش
درین ملک پیش

درین ملک پیش
درین ملک پیش

درین ملک پیش
درین ملک پیش

درین ملک پیش
درین ملک پیش

درین ملک پیش
درین ملک پیش

درین ملک پیش
درین ملک پیش

درین ملک پیش
درین ملک پیش

درین ملک پیش
درین ملک پیش

درین ملک پیش
درین ملک پیش

درین ملک پیش
درین ملک پیش

درین ملک پیش
درین ملک پیش

بگویت که چو ابرو بچشم چه معنی شد
شب روز ترا دیده باده و توان شد
که گرو چمن سپهر رنگ آشکار شد
بزرگ مشک زلفه شکل باده فرساخت شد
لبت ملیست که داروی در دلهما شد
میان بست که کوی بوی دروا شد
ترا چو بر طرف لاله سینه پیدا شد
گرفته دهن آهیم بطاق خضر شد
که هر زبانه او افسر زبانا شد
زلفه عین خودم وجه زهرتیا شد
چو بدر منقش درگاه حق تعالی شد
تو جوشن جناب خدیو دنیا شد

لال راست تر از فرق بود و پیوسته
زهر زلف و خشت کرده است سیدار
و تو ترک مست کمان کشیده پاسبان گشت
ز سیم شان دل گشته و پیر نیانم
خشت گلی است که در بوستان جاهاست
و بان تست که مولی ز زلفه و فست
بر خشت ابر و چشم بکار مر و ارید
تم وضعف چنان شد که هر شوی تار و
و هم بوی لبست است و رو به هم
که ای اهل تو بودم و لیکن ای منت
اگر جان همه تن ز رشو و بجو خند
برای غرت و نیا و دولت عجب

مطلع مانی

سپهر پیش کمان رفت و گشت آتش
که ترک روز بغایت بلند بالا شد
جو باره جمله تن آب آتش آجزا شد
ز دست میر و آن ساعتی کنی با شد
که سجده باش همه پیش پای ترا شد
که خاک جرعه او جان جمله آشیان شد
که کار و بار و دو عالم بدو توانا شد
بشکل نقطه موهوم ناما ناما شد

چو شاه شیریق بسوی میر خور شد
نیر سبک بیا بش بست ز گمی شب
چه ساغر نیست ز راند و زور که از قف او
چه دوستیست با جام باده را که مدام
بیار بلبله کان رویت خون شام
ز جام می زخمستان لایزال نوش
تاب خود و جناب خدایگان میساز
میان وایره حلقه در او عرش

درین ملک پیش
درین ملک پیش

درین ملک پیش
درین ملک پیش

درین ملک پیش

قصای پر بر طایف
دلی شریخی زلال
گیند کو انوم خلد
فلک افکار است
۶۶

چو قهر حکم وی افکند سایه گردون
تویی که از گداز گفت تو نگردد شد
گرفته دست بر آفر برون گر نیت اهل
لوامی قدر تو سر جهان چنان بر کرد
چو دهن عقلت رقص کرده بر سر غول
رسول غم تو چون بر براق قدر نشیت
عالم قصر جلالت چنان غلو دار و
ز دست بر دوان دم که ملک زرد اندام
بر پای ز رنگت بر فکند یک هندو
که در میان سه فندق یکی شیوه بادم
اگر چه دوم اورا دوازی کمی شد
چنان شکوه تو ز خمیه بر سر عالم
همیشه تاشه انجم ز اوج فغیت تو
رواق قلعه مرغوع قدرت همین باد

[illegible]

در معرجه شاه تخلق و تکریم محبوب چرخیات -
 لعلت از خنده شکر اندوخت بر گیسو
 جز نرگس تو بر غایت ای حور و شربت
 لعلت ابروی تو پیوسته یکجفت کمان
 دلبران گیسو تو بحشم مردم
 چنین زلف تو هر حلقه مشک افشاند
 می پریم چیره که بر لعلی وصال ناله
 جز غم از گیسو و رویه طبع نرگس
 ملک فروس که و دست که کافر گیرد
 بر چهره نورانی تو عجب کبر و
 ترکی مستیست که بنده تو در بر گیرد
 زان شب غم جگر به تنگان بر گیسو
 بر زلفش تر و دانه خنده گیسو

وہم وکلاست وکلاست
دارد وکلاست وکلاست
وہم وکلاست وکلاست
دارد وکلاست وکلاست

تصاویر در چای
خط خوشنویس
خط نستعلیق
خط کوفی
خط ثعلبی
خط سلیسی
خط دیوانی
خط لیس
خط کلاسیک
خط مدرن
خط فانتزی
خط ترکیبی

گو شده ماه فلک را چرخ طره تو
منع چون قص کنان باز یوا بر گیرد
تا گردل شدگان را بنوا اردو باز
آسمان سطره کلر ز چو برادر و صبح
رومی زرد و سپر چرخ سیه جوین را
آسمان مشکین خسرو آفاق کند
حامی مرکز نه دایره معالی خلفا
ذات او حیثی آثار بنی عباس است
ایک طاق دربارت که محیط فلک ست
بر خط محمود اگر حرز غریت خواند
بست و یک پیکر نو راند در ایوان شمال
گر شبارت طلبد نور حقش پیش آید
شاه سلطنت خیمه زینکاری را
پیر تن تو کا در صف میدان خلف
سر زند خصم تو بر پای تو از روی نیاز
آن غزالی که در اگر گنج پیش رو
باز خیر تو بر باز چو پر باز کند
سقف بالای گل افشان اویخته را
بر بر شاه زمین سطره لالی افشانند
پایه تخت مربع و شش نه باو فلک
خصم تو باو به روی پریشان حوال

پرچم رایت سلطان منظر گیرد
لب پرا زنده کند صبح و وفا گیرد
وین بلبلکه هر دم لب ساغر گیرد
و دیوان خنده زبان قرص عطر گیرد
بسر نیزه کلاه وقت از سر گیرد
زین زر صبح چو بر صبح اشتر گیرد
انکه بر خاق چند خلق سپهر گیرد
لیک در صف و غایت چو حیدر گیرد
و تر قوس جلال از خط محور گیرد
سی و یک مهره زین زین یک اثر گیرد
همه بارای تو از خاک فرو تر گیرد
در ولایت طلبد ملک سکنه گیرد
در عروسی بقا ننگه چادر گیرد
خصم بدین تو بدست که خنجر گیرد
تبع تو لطف کند ز و در سرش بر گیرد
خانه و عمد تو در کام عضد گیرد
آشیان بر سر نه قبه انقضه گیرد
در خم سایه یک گوشه شهر گیرد
تا جو شاه فلکش در زو ز پور گیرد
تا خروا عدل اسکال مدور گیرد
تا سر زلف شب از روی سحر بر گیرد

خط خوشنویس
خط نستعلیق
خط کوفی
خط ثعلبی
خط سلیسی
خط دیوانی
خط لیس
خط کلاسیک
خط مدرن
خط فانتزی
خط ترکیبی

خط خوشنویس
خط نستعلیق
خط کوفی
خط ثعلبی
خط سلیسی
خط دیوانی
خط لیس
خط کلاسیک
خط مدرن
خط فانتزی
خط ترکیبی

سزای سیاه شب همه بر تار تار افتاد
که بر تفره شاخ عفران شک تار افتاد
بر اینبای ز نام تا قیامت اعتبار افتاد
چو آتش خاک بسزد چو آتش چو خوار افتاد
طراز آستین درش ز دست شمشیر افتاد
نفوس سکه نامش شده در و در افتاد
فلک شمی که از لگبشش صند و عارف افتاد
میهن سپهر پاشی پاشی فعل افتاد
دور و دوری کرد در ملک مهر او تا جگر افتاد
صفای شرب عیش چو نمرود شکو افتاد
سندان در و در او عوی چو کار افتاد
چو ستم چرخ کس نماند که با او و جگر افتاد
مرا و جیب و در من در زینر افتاد
که بازش در دل رسودا بست خار افتاد
که بر روی قمر خیرهای مشکبار افتاد
که برق سرت پیوسته طل کردگار افتاد
که بنیاد طرب آباد ملک استوار افتاد
که بن محمد گهر روانه شیرین گوشوار افتاد

سزای سیاه شب همه بر تار تار افتاد
که بر تفره شاخ عفران شک تار افتاد
بر اینبای ز نام تا قیامت اعتبار افتاد
چو آتش خاک بسزد چو آتش چو خوار افتاد
طراز آستین درش ز دست شمشیر افتاد
نفوس سکه نامش شده در و در افتاد
فلک شمی که از لگبشش صند و عارف افتاد
میهن سپهر پاشی پاشی فعل افتاد
دور و دوری کرد در ملک مهر او تا جگر افتاد
صفای شرب عیش چو نمرود شکو افتاد
سندان در و در او عوی چو کار افتاد
چو ستم چرخ کس نماند که با او و جگر افتاد
مرا و جیب و در من در زینر افتاد
که بازش در دل رسودا بست خار افتاد
که بر روی قمر خیرهای مشکبار افتاد
که برق سرت پیوسته طل کردگار افتاد
که بنیاد طرب آباد ملک استوار افتاد
که بن محمد گهر روانه شیرین گوشوار افتاد

در مدح سلطان محمد شاه بنده و تعریف تو صیف محبوب و عشق تو
چند آتش غم دغ برین جگر سینه
چند شب و روز را براق سحر سینه

در مدح سلطان محمد شاه بنده و تعریف تو صیف محبوب و عشق تو
چند آتش غم دغ برین جگر سینه
چند شب و روز را براق سحر سینه

قصاید بدیع چای
سزای سیاه شب همه بر تار تار افتاد
که بر تفره شاخ عفران شک تار افتاد
بر اینبای ز نام تا قیامت اعتبار افتاد
چو آتش خاک بسزد چو آتش چو خوار افتاد
طراز آستین درش ز دست شمشیر افتاد
نفوس سکه نامش شده در و در افتاد
فلک شمی که از لگبشش صند و عارف افتاد
میهن سپهر پاشی پاشی فعل افتاد
دور و دوری کرد در ملک مهر او تا جگر افتاد
صفای شرب عیش چو نمرود شکو افتاد
سندان در و در او عوی چو کار افتاد
چو ستم چرخ کس نماند که با او و جگر افتاد
مرا و جیب و در من در زینر افتاد
که بازش در دل رسودا بست خار افتاد
که بر روی قمر خیرهای مشکبار افتاد
که برق سرت پیوسته طل کردگار افتاد
که بنیاد طرب آباد ملک استوار افتاد
که بن محمد گهر روانه شیرین گوشوار افتاد

چند آتش غم دغ برین جگر سینه
چند شب و روز را براق سحر سینه
چند آتش غم دغ برین جگر سینه
چند شب و روز را براق سحر سینه

از طبقات خارج من نیت حقیق ترسبی
لعل ترابنات ترسته چنانکه گوینا
صوت خال تو برخ هست روی تاجان
زنگی خال روی تو مردم دیده نیست
هر سحر ز مهر تو نوع در فغان کسب
خوبه جوی می پست تیغ بدست سبب
مهر تو مهری نهد بر دل و روشن است
بشت کجا کند فلک سوی تو گزرو نمی
شاه محمد آن دلی عهد خلیفه آن
حاکم طول و عرض دل آنکه ز عدل جهان
آنکه ز خوان بود او پیش رسول آرزو
و آنکه نسیم خلق او چون بشام جان رسد
کشتی قالب ترا ز آب روان جدا کند
پشت ترا چون گردن چنگ بزد بشکند
رایت فتح شاه شد نصب چنانکه پیش او
زاشک و رخ حسود افروغی کجا کند خرد
ای شه آسمان لقبی آینه شتری لقا
آیت احتشام را بر علم بقا کشتی
روغنا که از سر بر چسبم رایت ظفر
کازین دهنه شود پای جز بر زمین نمی
سینه ماه شوق شد دیر چو در کمان نمی

چند و پاره لعل ابر ز بر گشته
پاره مشک سوده را بر ز بر شکسته
کز شب تیره لفظ بروی شکسته
آب ز یادش شود روی برویم ارسته
سیر نفسی بر غم من قاعده و گریسته
آینه که سربری سربری و گریسته
اینکه بقا کجا دهد نقش که بر سر گریسته
سوی جناب حضرت خضر و بحر گریسته
آنکه کف و القلب قلزم پرور گریسته
ظلم سیاه خانه را رخت سفر بدین گریسته
خشک و تر دو کون اسفند و آه گریسته
عینک و بحر را هم نفس بخش گریسته
گریم باز گونه را بر لب خود و گریسته
گر تو برستی رن پیش نیست ز گریسته
رخ حروف قاف را از حرکات گریسته
کز تو طولیهای در بر طشت ز گریسته
ایکه سر بر جیح را ز بر قدم چو ز گریسته
رایت احرام را بر کف ظاهر گریسته
سلسلههای غم برین بر سر ز گریسته
شیر فلک نهان شود و چو تر نهی
تیغ ز دست خودت دست چو بر سر ز گریسته

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

زمین بساط کف پای است نشان
خوشتر و شرف غفر میان نه خیر که
آتش و تیشه چو در پیشه خلافت زد
ازین بترجیه بود و لا اله الا الله
کسیکه از دربار تو افتاب گرفت
ببارگاه عبودیت آله ^{شیعی} می آید
نخستینه تا که بود طالبان عقبه را
گرو قلع جاده تو صد هزار سپه
ستاده پاوت بایند نصرت یزدان
جیب سدره تاب تو از جان صده
مان تو تا باد در جهان که تازه ست

دردیج محمد شاہ بن تغلق

باز از کجبه زرشد حبیب ر صبح پاره
 شب را که بود حال شیرین و آن شیر
 یک بخت لشکر نیک از حد چین چو گرفت
 بر روی شاه جو که مهر شاه وارو
 سلطان بخت قلیم را ای چار بخت
 در گستان جامه از سبزه زرشکی کرد
 در گستان بخت یک برگ سبزه
 هشتم رواق گردون و طاق کبرایت
 روضه نایبیت فردوس یکستان
 درو و بزرگ حصه در خلعت تو اینک
 رویان نه بند و دشمن که بخت
 در خاکشاه و شب پرو و ام عمرت
 بخت چادر صدف را بهشت این زرش
 لؤلؤ در من لکنت باو اینک باشد

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

همه بر روی سحر سایه خورشید فروز
همه پیرایه گوشتند در انواع سخن
پشته را آلت منطق شکوه آلوده شود
همه در عرصه چین شایه بند و پشته
هر یکی همچو کلف تافته بر روی فقر
هر یکی سرکش از بحر و بلب آرد و
در سایه بدن معنی هر یک تابان
سید لاهی سیاه بند بلو لو ملو
حاکم شرع نبی شاه محمد که بحق
هر کجا ناج در می آمد و راسته کمر
ای حیل گم افشان که زنی آبی خوش
کوه را گرچه ز سر بگذر آب تغیش
گر سیاه طره مد بحر بیاید ز گفت
سایه چه سیاهت بنود جز خورشید
شع خورشید ندیدست و نخواهد دید
تا در دیوان فلک شعر سیه بیا فند
باد و موج ملک از چه عذ و حیره شود
تا مهرشپ که کشد عمل ز رانده شد
باد خاک سیم یکایان شیشه از روی جلال
ثبت که در از آخر دشت شیشه نام مرا
خسروم فخر زمان خواند ولی مستی

بایام چشم ۱۱
منطق روزگار

دست غلام احمد

تاریخ ۱۳۵۵
مجلس ۱۳۵۵

جنتی جمیع اہل انوار

روزنامه اطلاعات

جان سے کرکے لے لو
وہ کہہ

کتابخانه عمومی

ایمان بخدا
و رسول خدا
و به کتاب
و سنت

[illegible]

وہابیہ کی طرف سے

بسم الله الرحمن الرحيم

اگر

[illegible]

و می پاید چیت را کرسی فلک استم	و می امن چیت را سائیه فلک استم
سطح که وقارت برت بر نقطه رخا او	کو بهدیت که در ترش جفاف بود غم
آن خمیه که جابیت زد و من او دیدند	خشک و تر عالم از یک سر سوزن کم
آن بگر بارست و ست که بگاه جز	بیشتر و شط است و پای فلک یک نیم
رویکه به رایت او وخت مبریت	حور از سر زلف خود به بست بر و بخت
گرچه تو گردان تاثیر ز خا صیت	ز آتش نمر اسد شیر و زنی بگریز غم
این جمعه که از ناست لفظی بر خطبه	ملکیر امامت باد با صو قیامت صم
با کوسر نطق من بجز سخن غرضی	آبی زده بهرگز در بزم شمع عالم
کین بیک کلیت آن خرابین لعل خوش آب	این و ترستان خاکین شه گدایان
ایشان نبات است آن حور است شکم	این انجیات است آن آب بهن ارقم
این قصه هست آن قصه کاف	این زمره و او دی آن دمه ارم
سرجا وین و مون از فاخته فاتح شد	ترسای جنب باشد از دهم از اوم
شیر کیه ز و وار و در شاره و اخلا	بر تار که شیرین رخ سپهر زنده اوم
تا بر طبق ماه است کلک و زبان اهر	شمه دور ویت با و بر جان خدوم

و ترهیب عشق مجازی

تاکی ای ماه شفق پرده به وین سار	شام برابر طرف روم پر از چین سار
خسروان را که بجان شیفه وصل توان	زان دو پیاده تر لقمه شیرین ساری
تاکی ای عاشق سرشته بونم خطشان	از و در خواره خود صفه زرین سار
لب یار است عقیقی بد و سی مروار	حقه دید چرا و سرج در الگین سار
زلف یار است یکی حلقه زده ماسیاه	چند پیوسته ز غم ابروی پر چین سار
عین خوبان نبود در خم لون خرم سار	الف قامت خود و چند سر سار

در قیامت باز نماند ۱۱
 ای که در کمال ۱۲
 در عظمی ۱۳
 یک طرف از دنیا ۱۴
 آن در وجود ۱۵
 گردانده ۱۶
 شکر ۱۷
 ۹۴

<p>برستین جلالت بسوزن خورشید گمانش از پی آن میکند چانه برین چو چرخ بر آرزو خضم طفل طبع گریخت بقعه باور خاکش چنان کشید بریز شب بقای تو با دو قرن آن بختی</p>	<p>خیال نقش بقا را فلک کند تحریر که روز معرکه دل جوی شناسد تیر که برگردنش افتاد و جان نمود انصاف که ماند از غم ایام و در سباط مریر که خیر ز برزند چرخ لا جور و بریر</p>
<p>هرام فریدون فرای آنکه بر وزیر و خانقہ هجرت تو نوا سازد و ان غازی داکر را چون چرخ زان گز از نیست تیغ تو خورشید سپر گردد از برق سنان تو شانه شمشیر شرق افکند گر چرخ نه انبان این چاک زند تا سپر در صحنه بزم شه ناگوش نند جانها</p>	<p>چشمیت سایه برفق خوراندازد پیل تو بچرخ آید تیغ تو سر اندازد بالای سرش عیسی دستار زباندازد وز سهم کمان تو جبریل پر اندازد یانه سپر میثاق شمشیر زباندازد پلیت بسردندان بر عرش براندازد بجز خویش این قطعه درامی تر اندازد</p>
<p>ای محمد فرو خیز دل و عباس شکوه ای ز حکم تو برافزوده همه شرع رسول چو دریا که درو سبزه رنگی باشد در شدا از ابر کف تو محض غم باران خانه صاحب دیوان تو در نظم امور کرد بر گردوی رنگی زربفت سلب ز در مار سیت سیه سر که جو بر کف آید</p>	<p>آبتین آب و مویدید و جمشید لوا وی ز عدل تو بر اسود همه خلق خدا کف شمشیر بر آب تو بود و روز و غا باز ماندست از ان وی و ان دریا شب بر روز آرمالی شده گشت من رو میان بر سر اورده همه ماه قفا بر رخ ماه فشانند ز دهن مور چما</p>

[illegible]

با و تا چرخ کذا از سپهر ماه کمان بشست اینک چو خوشید نگردد	نعل گیران تو تاج سر خاقان خا آفتاب فلک ملک تو تار و جزا
--	--

قطعه دیگر

در چار شمع ملک صد ملک سلیمان باو چون حیرت یابست از گشت های زر چون غاشیه زینت شد و جبین لیل کروزه عطای تو صد حال کونین بست کلک بیک غره بگرفته همه عالم شاهان خضر دل را خاک در تو بلب کلک تو چو ذوالقرنین تعلیم ده خضر خصمت که چو سگ کمر یافت از خاکدست	صد آصف و جم هبیب و صف یون باو پیر امین جاست از گوی گریبان باو از ابر و حور العین نعل سم گیران باو چون شش تو عورت پرباد و فراوان باو از روی زمین تاسه چون طره جانان باو چون نعل تر و لب صد چشمه میوان باو سرخی غلامان فرمانده خاقان باو همچون بره گردون ریش سوان باو
--	--

قطعه دیگر

زهی گذشته سطرارم همایونت بگما نه دو جهانی و رای تو افروخت چو بدرای ترا مهر گشت باش گفت برای او چه زنده آفتاب از مروه زهی بلطف مسیحا بکرمیت عازر فروغ گوهر او از کلاه حرمت فلک زایره قدسیت یک نقطه بجای تو چه رونق بود و نور تفاوت ست زاب حیات تا ملکین	ز طاق این بر زانو ده هفت قصه هزار شمع برین چار و پنج قارور که ای سر فضلائی و یار معیوره که زیر چادر زین نیست ستوره زهی بگماه سلیمان و چرخ زنبور در بیت زر که بر آید ز تاب نه کوره جهان مصحف قبال تست یک سوره چو شاخ سنبل سیراب گی بو مشوره تبا این ست ز شاخ نبات تا توره
--	--

فصل در بیان
غاشیه زینت
ای صفت
کلک بیک
شاهان خضر
کلک تو
خصمت که
ز طاق این
هزار شمع
که ای سر
که زیر
زهی بگماه
در بیت زر
جهان مصحف
چو شاخ
تبا این ست

بجای تو چه رونق بود و نور
تفاوت ست زاب حیات تا ملکین

زودیت درو مان ایل معنی زبان بدر چاچی شکر اذاحت

قطعه دیگر

چشم بهرام اصل حاکم ملک افتابیکه تیغ آستان نو اشما بیکه چار ماه نعل نشین آتش آفرور قطره سابه مشرقی رآبا سمان جلال سوره منیع مصحف اقبال سلطنت هر کجا که بزم آرست	است که بهرام پیش پا کشت سوی پروین بزم ساغر شست بر پیش می کشند اسقرت که دل خصم سوخت خسته شست نور خود رشید ظل افسرست ایت رایت منظر شست ساغر آفتاب در خور شست
--	--

قطعه دیگر در بجه ناصر الدین شاعر

ناصر الدین که از غلو علم گفت فائق نم ز جاد نیک نباشد اگر دلش رنج نیک نام است آنکه در مجلس چون سلف را بجا تواند گفت بوی نامب در لب اندان افتاد خاک بر سرش آن که از سر جمل سنگ در چشم آن که نشا سد آف بران را جدی که زیر حشیش گر بچو رشید لاف زو خفاش ایکینه باب کینه خویش	مرقد خویش ساخت فرقد را فضل به نیک می نند بد را بد اگر گفت نیکه قند را کنده کس آن لقب شد خورا خلفه کو نداند اجد را که ز خود دید کم محمد را فرق نمکند ز روی محمد را از مس سوخته زیر عهد را رقی و او بعد ابعس را روشن ست این محاطه بدر را نیره سکنند رخ ز سرور را
--	--

قصاید و جملات
نظم و نثر
مثنوی و رباعی
دیوانی و عامیانه

این قصیده در وصف
ناصرالدین شاه قاجار
است و در آن به
صفات و احوال
شاه و دربار
و همچنین
به بعضی از
افعال و
کلمات
استعاره
و تشبیه
و تلمیح
و کنایه
و غیره
استفاده شده است
و این قصیده
از نظر
سبک و
بهره و
تأثیر
و غیره
از
قصاید
معاصر
است.

دانش
دانش
دانش

بسم الله الرحمن الرحيم

(Retired Sessions Judge)

ای نام تو حرز بهر جانها در کنه تو هست ماعز فاک بر آل و صحابه اش پس از تو	لال ست بجد تو زبانها از ابرسان در و و بجد رحمت باد از تو پیایه	از اهل خرد کمال ادراک بر روح رسول پاک احمد بعذرین برای باب فطرت
<p>سخن بختان بلند طبیعت نیکو روشن ست که قضایه بدر چان و شهبان معالی شمع او فروخته است و در کشت طبائع و قوافش در گلو سوخته رنگینی مضامینش رنگ بر روی گل خوشی شکند و علو معانی و عوای مقابل با نظم شریا میکنند عرائس فوایدش کائنات الیا قوت و المرحان و فواید عوایش کم کپیستین قبایم و لاجان و چون این عروس بیابا در عمارت درین جزو زمان بطبع فشی نو لک شوره غازه طبع بر سو کشید و در نظر نظار گیان مشتاق آلوده جلوه آرایها گردید بنده سلاطین عصیان کترین اهل جهان عاری از علم و فن نابله شاهرا هجمن گنگار خنی و علی محمدادی علی عینی عنده که از غایت قلت بضاعت و قصو باعث غلط اصحیح نیلند و در مره ما بران لیب کرف و حکایت نمی چندان پس از نظر ثانی و حل غوامض و اضافت بعض فواید درین کتاب مجمع این عجله پر وخت و فرنگ لغات و کنایاتش که عقد از کاران تواند کشا و رسم بجای ویکی نفع خواهد داد و فرامی ساخت و بسکه اکثر اشارتش از عالم تشبیحات و استعارات و مصطلحات خاص ست و در کتب اغت کتر نمی آید مناسب که و سه پس عدم توافق در خاطر صاحب نظران</p>		

فرنگ بد چای کش	چشمه سیاه کوکب	خرمن ماه ماه	آمرای سلخ ماه آبان لنگه باند
جان محبوب	چشمه ترو دهن صراحت	خون ل مریم شراب شر	تا بعدش سال کسری کم
جم حضرت سلیمان	چشمه فریه	خونی انگشت چه مردم	کیماه موجود گرد و دور بندگی
باب الحیم الفارسی	چشمه نم آفتاب	خون سرخ و سفید باشند	آمرای لوند گویند -
چار زن و چار اور و چار رب	چوگان شکین زلف	خوان زر روی زرد	خون بختین کنه شدن
چار عنصر -	چاه زرخندان	خضر مراد از امام	خونق نام محل بهرام
چنگ کنایه از هلال	چاه کتاب قرآن ثعلبی	خاک کاغذ	باب البدال الممله
چاه زهره برج سبزه که خانه	چاه دار چمن اذان قنیه	خوب باب مراد از	دج در و هن
چو طاهره است -	چوگان سمن هلال	خورشید رو	دانه کنایه از ستاره
چتر مرادید فلک اعتباری	چرخ زدن مراد حرکت	خجور ز اشعه آفتاب	دانه غیر مر و مک
خون رخ و کاغذ	چای پنج قاوره ای فلک	خاتون هفت قلعه زهره	دانه قیر زلف
چشمه حیوان فرمان امام	وقار و رشیده است	خیمه سبز خیمه لاجورد	دو شکافی شراب حصه
چاره ای ده چار بار که	باب الحاکم الممله	زمر دین آسمان	خود که بدگیری دهند -
چهل باشد و مراد از نیم است	جسته دوات	خون خروس شراب	دق کنایه از کس
چاوش نام شکلی از کوکب	حلقه وار غلام	خار خط رخسار	دور شین حروف
چار دیکی مراد از چار لفظ چا	حاصل نام طایفه سفید از	خشک و تر نیک و بد	درشت تر آفتاب گ و زرد
با اعتبار عده و حاصل کی سیم	حصه سنگ مره	خشان چلت	دواج - چادر
لفظ جام از آن برون آید	حسینی نام پر و موسیقی	خضر مبارک دم صبح	دام مشک سطور زلف
چادر راه و چادر ستاراه	باب الحاکم الممله	خاکستر کنایه از مراد	در شک دو دندان حباب
روشنی او -	خوار آفتاب و خورون	خون بسته لب	درم افسرده
چایه سریشی حرف نادال	خشت زرخیمه زین و خیمه	خیمه سرقه خجور چید	دق آفتاب و ماه تمام
چشمه سوزی زیت امی و	مشرق و مغرب و اوج و بول	کرانه سوزی قمری و جلال	دو بهفت سر آسمان نیل
یک و لیل اند	مراد از آفتاب	کیسانه آید باشد بخان	دو خروس دب صخر و اکبر

[illegible]

زاد پلاس یون چنگ	زرد پوشان سر سبز	اسواد	سبز زاری و خرد
و غلامش از پوچ کند و آید	خیام سارگان آسمان	سکته	میست چو در بار ابد بزم
نگار ز جامه قلم زین پهلاد	نوبین و او نهول از کوک	سابق شصانی که نام	و چون سحر از گریه بدی کرد
زنج سیاه شب	نرخ زدن لاف طینه زو	سحر	سایه و آب شیب زود
ز قلب انگور چه قلوب	باب لرا را انظار	سفره زین روی زود	سایه غریبی زرد رنگ
ز زینست	ناله مراد قطره خوی نو	سین کمان	ز نام باد شاهی بزرگ
نوشته و بنی قلم زین	نرخ صبا مراد از شکسته	سپاه شکر روشنی افشا	سیریل
ز غفران رخ زرد	نرخ مسته باشد	سرمه شب	شک کهایه از شکر قمر
ز باده شعله و ام سار که	نرخ خا	سفیده	عنوانم که پیشکسب
نار عشق و عاصی شایه	باب کسین	سین دقت زلف	بر کینه مراد از خیر
زاده کوکند افیون	سطلان عالم در انظار	ساره جبهه شیر ششم	سندان آله از کمان
ز گریان شب با عجب	سیر مراد از شکسته	سلسله	که بانی از انجا که
ز ششم	ناله و حدیث باشد	سرخوان نام شکی که	سندی نامی و هم شکی
زین از آفتاب و شفق	سرو و خسته از تابش	سوی و یک واه قیصر	که با شمع برشته و زین
زوال گله از آرد	سرو قی و خط و فلک	سوی و یک شعر	بران زود صاحب خانه
زیر نام گیاهی زود	سین تر خط	سرای شری برج	خبر زار شود
ز زینست	سین زار رخسار	ساغر زرد کار مراد	سطح و سطح عقد گر
زرد رنگ فنی زود قلم زین	ساره	سمور کنایه از خط و سیاه	سربالی با کسیر
زنگ بچه میا و ویک	سرخسته زنگی زلف	سقطی ماقط الاقبا	سیر بادام
زرد وین فنی خط سیر خیار	سیر کنایه از آفتاب	سیر لای سیاه شستیان	ستان بندی چیت
زنگاری سپر آسمان	سرخ فشان سخن غم کو	سکبری دیوانگی	سیاوش نام او شاهی
زرد و خط رخ	سین مراد خول موی چپ	سپاه کاغذ و اشک	سرنی شرمده شوی
زنج مراد از ایر	سیم زرد کنایه از شکار	سایه	سیرین کنایه از گنج

طبق نام فرستاده که در	و قاری نذر اندوه	غنی و من کنایه ارگون	فرا بکسر شینایه درنگ و بارگ
پای ستوران می شود	آفتاب	غانیه - مو	باب آفتاب
طایر کیوان فلک زحل	عقد و دریا شک و نذر	غزال شب و آفتاب	مهره - سکه
یعنی فقره که در آن زحل است	عاشق تخته باغ جبریل	غوره هوا و مجهول غنچه	قلعه شمشیر کاه است
طربال بنا سه بلند	عنب رخسار باغبان	غینه ناگفته	باغ بهار گلستان
طفاوه باضم و ایر کرد	نزاکت	غاب بشیه	قطره آب تیف
دانه آفتاب	عنبر زنجیر رنگ مو	عشق سیاهی	قیه نه و وصل آفتاب
طاف شمشیر آفتاب با بر	عاج کاغذ	غوره انگور خام که	توس - ابرو
طاف شمشیر نام شرفی من خیز	عازر و یک به دعا	ترش باشد	تود قصص
باب اسرار طاهر محمد	حضرت عیسی علیه السلام	باب الفهم	تیر شب
ظلمات روات	زنده شد بود	غیر و زده آسمان	قدراول تارگان بود
ظریف و شش نام طاری	عبود نام ساره آتشی	فندق عبارت از گلستان	روشنی شش مرتبه بهار و اند
باب العنبر المهر	عطیه کبری که بهر دو	فروغ خانه سحر و فیر	بسیار روشن قدر اول
عقیق اشک سنج لب	حلت اولی خایه اول	انجی خاتمه من راهی	و همچنین تدریج
دشمن باب	عالم صغری و نیا	برج سلطان که آبی است	فوس و در محراب
عقد ثریا دندان	عقرب شبرنگ زلف	و راه برای نیابت	قطران روغنی سیاه
عیسی مراد از مرد بزرگ	عواضه بالضم راه آورد	وزیر خواند	قلب اسد آفتاب چه
رفاضل	عمارت نه ماه نه فلک	فلک پوینتی سفید	دل اسدین است و آن
غبار - لب	عجب بافت اول ثالث	فردا قیامت	علامت شش
عنبر زلف و شش خلد	عراق نام بزه از موسیقی	فش شمله و دستار	قلا اسب
و مراد	عشق نام بزه و بزرگ	قلات و شت	تیم جمع قه ای سر چرخ
عروس خاور و قشای زرد	باب العنبر المهر	فتق معرب بسته	قطره تنگ از شکر و غیر
شهر فزین بهر شهر	غنی و نیرین آن بهار و نذر	فرش و عفره و زین	و آب با کسر غلاف شمشیر

تقاریر	پاره	کاوردند	قطره	مکن	بجام	کانغذ	اصل درپاش لب خنگو
حقه	آواز	کهر با	مستم زد	گند نای	لاله نشان	شیر	اعتبار سیمبر ستارگان
باب لکاف العبر	کوش	مراد از شرب	خونینه	کس	بختارت	خالعی	شکر هند شب
کیاوس نام کلی از کواکب	کس	نفل و نام شهری در	ترکستان	گل	شاو خار	برابرست	بچه و خسته شعله آتش
کافوشک	روز	کافور	رو	گنگ	سخن چین	مستم	اصل شماره بار لب اعتبار
کرگس	زیرین	زین	دست و سر و تیغ و شمشیر	گاو	مشک	شرب	سخن روشن
کمان	سرخ	بیج	قوس	کرده	مراد از	سرمین	گن زمین آسمان
کم	معنی	اندک	و نفی	مطلق	کرشاسپ	م	لمعه بافتح رفعتی و باضم
هر دو آمده	چنانکه	گویند	کاغذین	جامه	سختیست		گیاه خشک میان گیاه
کم	شوای	مشو	سعد	کسب	بختین	کلیاتی	لولوی نشو قطره شبنم
فرامیخ	جست	بیدار	که از ان	بن	و کاغذ		لاسه سیه شب
کم	یافتند	ای	نیافتند	سازند			لباچه
کیش	ترکش	و فرار	جوزا	کاسه	آب	اشک	لعل
که خانه	مطهر	و هست	کوزه	میوه	نور سیده		باعتبار شیشه که سبزه است
کاسه	لعل	چشم	گرایان	کردی	زرنگار	و کلچیز	لعل
کله	خمیه	و کشتی	نر	و گلا	نر		لعل
کاسه	نقره	چشم	سفید	ماه	آفتاب		باعتبار منی
کوکبه	فوج	باب لکاف الفکار	گل	شراب	ور خار		باب المهر
کشتی	اصل	پاره	لاله	گل	شراب	ور خار	ماه
کهنند	رو	شنی	گرگ	یابی	و بنین	کاوه	ماه
کوکب	نفل	منج	آن	گوهری	اشک		ماه
کسی	زیرین	کو	کب	کوی	نر	کواکب	که در است

فرهنگ بد پرچ

مشک گل پوش خط کشار رامی پوشد -	مال و جود و لفظ و کلام سدا باشد و ازان	ماه چهارم هفته بلال عرش نفع اول و ثلث	نورانی نه پرده شود هر و نه خرم فرزند و نه چوکان و نه
مای بروج حوت و پیاله شراب -	تخاف است - مستحق طاعت و عبادت	شهر است و شکار کم تر انجا خوب بشود و مراد	خوان و نه لکن و نه فقه - مینا و نه مرغی نه فلک -
شکر تر شب منقر فغفور کباب از	من چو نیک مریج قلدان چایلو	ایجا لامکان - مرجان اشک ترخ	نقطه اصل و همن ترگش شوق چشم مشوق
روشنی - مرغ سحر خوان یعنی بلبل	مای زین قلم زین مثال فرمان	منزل هفتم کتاب ختم قرآن شریف چو هفت	منزین و زمان و اشک نیل چادر و نیلی خیم
ماه و نه هفته کتابیه از پیاله که درو باشد -	مینای اصل از تاریخ خوش قلم با طاهر و بیک	روز مقرر کرده اند - منبر اصدق مراد و احسن	و نیلی نفس آسمان نه طاهر شش روه نه آسمان
ماده ریز و ماده وار خادم خوان گستر	موسسه اندکی مرغ سحله نور الهی	تعالی - مشک زده شکل لطف	گوشش و نه پیدا شدند نقره روز و رخ و آنچه بدان
مرغان الهی عارفان مصطفی نه جلد نه فلک	معلق نور و مذهبنا آسمان -	با اعتبار بی جسم مضطربه شرابخانه	مانند مثل کاغذ و غیره - نقطه یا تو آفتاب شراب
مهر زر و مخمر زین و مرغ زین و مچ زین	نور چو خط و رخ و رخ ماه نور است شب	منقل کانون مریج تلخ	وزن محبوب - ننگ نیلگون تیغ
اقتاب و مچ و بولشیه خیمه است -	ای ماه نور و مذهبنا منجوق با هیچ مسلم	مید نام نام پیر شیرازی ایه نام پرده و یوتی	نقطه زرد و نکدان زر آفتاب -
شک زلف و شب و نیمه بدان اند -	مینا نه رانده ماه سوی دیده و نیک و جری	خالف نام پرده و نیک خالف نام پرده و نیک	نور نیمه نیمه سست و چه حد
مریم سر نه شود مغلوب و ییم	در دیده پیدا شود مرغ صراحی شراب	باب النون نشرن اشک و خمر	نقطه نیمه شصت و شصت آن سی باشد و مراد ازان
مهر	بارشید صبح صبح	ترگش خواب چشم خا حرف هم	

خاتمة المطالب

الحمد لله الذي جعلنا من خلقه من عظمى تسميات واستعارات تصايد برعاج مولفه ثم كمالان بهيمة سبع سوا
فمن عيبه بربره حقيق قطب دایره ترقی غمیب نمه نای گله ان لذعت قری سرشان برعت
کفاره شوهض علوم عقلی و نقلی مولوی محمد نادی علی الشک حرمه الله مطبع جناب منشی
نواکشتور واقع کانپور در راه و مبر شمع طبع

